UCLA

START

UCLA Reprographic Service

UCLA

REEL 97

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 10:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 99

(Richter-Bernburg No. 171)

Author: Anonymous

Title: [Ṭebb]

64 fols., 240 x 115 mm

A 821
Coll. 1117 MS 99

DR. CARO MINASIAN 19 ISFAHAN 35

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

DR. GARO
19 ISFAHAN
MINASIAN

... شود اندر بجهات شناختن
شناختن آنها باب ... در مقالات سکته از هم ...
... دهم اندر بجهاء آنها نیک و بد
... ت مرگ بیماران باب ... در رسیدن طعام ... بیماران
... سیزدهم اندر پرهیز کردن بیماران و ... فی ... در آزردن ... او
... ها که خطرست از خوردن ها باب ...
... شانزدهم در ... معرفة عقاقیرها
بیان مطبوخات باب ... ایارجات فقرا
... بیستم ... مقالات جها ...
... که ... باب بیست و ... در مقالات ...
باب بیست سیم در ... بزرگ
در بیان ... شهر ... باب ... طلاهای کرم و ضمادها
باب بیست ششم ... کردن
... در بیان ...

CLU-M

باب سی و ششم در [illegible] والشقف
باب سی و هفتم در لقوه و فالج و رعشه و اختلاج
باب سی و هشتم اندر بهق و ابرص و جذام
باب سی و نهم در درد پشت و عرق النسا
باب چهلم اندر صرع و علاج آن
باب چهل و یکم در دیوانگی و وسواس و عشق
باب چهل و دوم اندر یرقان و دق
باب چهل و سیم اندر استسقا
باب چهل و چهارم اندر دردهای معده
باب چهل و پنجم در دردهای دل
باب چهل و ششم اندر درد جگر [illegible]
باب چهل و هفتم اندر ذات الجنب
باب چهل و هشتم اندر دردهای سپرز
[illegible] در گرده و سنگ [illegible]

DR. CARO
19 ISFAGAN 35
MINASIAN

باب [illegible] در بادها که پدید آید
باب [illegible] اندر مقالات فربهی مردم
باب [illegible] اندر شقاق و [illegible]
باب [illegible] در داء الفیل و [illegible]
باب [illegible] در [illegible]
باب [illegible] از آتش و آب گرم سوخته [illegible]
باب [illegible] در رسیدن از تیر و دوک [illegible] شصت و دوم
باب [illegible] در شکافتن زیر پای و در رفتن خار و خار پس
باب [illegible] در رگها که خون گیرد و حجامت
باب شصت و سیم در حجامت
باب شصت و چهارم در [illegible] گرمابه
باب [illegible] شیرینی و ترشی و تلخی و شوری
باب [illegible] اندر طبایع حلواها

اما چنین گوید محمد بن
زکریا رحمة الله علیه که چون مردم [illegible]
[illegible] تن مردم پانزده سال [illegible]
[illegible] گرم بود و هرچه [illegible]
[illegible] و بازرگانی و [illegible]

[illegible] چهار سال و چندین ماه [illegible]

DR. ZARO
19 ISTANBUL 35
MINASIAN

بر هاضمه چیره گی کند آگاه و والحیه وحیضه ورغبه و
پوستی تن و آنچه بدین ماند صفت جگر و آفرینش او
حق سبحانه وتعالی جگر را بیافرید و مقسوم تن کرد و وی را بالش
معده کرد تا طعام بقوة اندر معده بتواند پختن و هاضمه قوة از وی
گیرد اندر طعامی که اندر وی گرمی و تری بود جگر بخویشتن کشد
و هرچه گرمی و خشکی بود بزهره فرستد و هرچه خون سوخته بود
و گنده بسپرز فرستد و هرچه خون صافی و لطیف بود بدل
فرستد و هرچه خونی بود که قوة گرمی بکرده فرستد و هرچه خونی
که سوخته بود و غلیظ باسپرز فرستد و هرچه ازین همه بماند
و تری بود که در وی هیچ فایده نبود بمثانه فرستد چون
جگر ضعیف بود معده لسردی ماند طعام نتواند پختن پس
ناپخته و ناگواریده و بتبش ندهد از آنجا بادی برخیزد
و بلغمی را برانگیزد و باندامها پراکنده کند و قوة خون باز
گیرد لقوه از آن خیزد و اگر مرد بسیار خواره بود و جگر
سست باشد طعام را نتواند پختن و نتواند گوارانیدن
اگر آن طعام برطوبت فاسد شود وصرع از آن پدید آید
پس اگر ناگواریده پی قوة جگر پرورده شود دمیفه از آنجا پدید
آید پس اگر زیادت طعام نتواند گواریدن از فساد
طعام خونی انگیزد دبلیه و از آنجا صفرا خیزد و اگر صفرا اندر

جگر بماند و زهره گرم بود پس قوت صفرا اندر اندامها پراکنده
شود یرقان و ذات الجنب و ذات الریه ازانجا
پدید آید و اگر قوت حرارت صفرا و زهره بیشتر شود حرارت جستها
برافکند هر شش را علامت آن بود که مرد بیمار شود و سرفه کند
و رجابات که افکند مانند ریم بود و گنده بود و علت بند
از دو سه گونه بود یکی را ضار خوانند و دوم را فسار خوانند
سیم را قلعموری خوانند و این همه را از زیادت بودن صفرا
خیزد که اندر جگر بماند و از جگر هفت رگ اصلی بیرون آید
دو بر بازوها پیوندد با آن رگها کز دل بیرون آید نام ایشان قیفال
و باسلیق و اکحل و مهر البدن و سالوت یعنی اسیلم
و اما فن و هر رگی که از دل بیرون آمده باشد اندر وی حر
بود خدای عز و جل جگر را از ستارگان مشتری داد
و قوة جگر از وی بود والله اعلم صفت دل و آفرینش او خدای
عز و جل دل را بیافرید و معدن حرارت کرد و گرمی وی
چنانست که همه تن از وی بگرمی بود و حرارت وی از همه چیزها
قوی ترست از بهر آنکه مادام متحرک و گردنده است
از ستبر ده گونه بگردد و خدای عز و جل وی را بر صورت صنوبر
آفرید یک سر فراخ و یک سر تنگ و دو چیز اندر وی است
یکی خون و یکی باد و چهار رگ از وی بیرون آید و از چهار

بسی و دو شاخ آفرید و جمله عروق چهارصد و بیست و هشت بود
و متحرک اند پس چون این رگها راستی برسد آنگاه علتها
پدید آید مثل هوس و ضیق النفس و خفقان و مالیخولیا
و آنچه بدین ماند پس طبیعت بیماران چنین بینند
و دانایان نخست آن رگها بکنند تا بدانند که دوا از چه باید
کرد و از چهار رگ آن که گفتم یک نیمه آهنگ بالا کند و بشصت و
چهار شاخ شود و آن دیگر نیمه زیرین همه اندام پراکنده گند
و قوة دل همه جای استاده باشد و از ستارگان
با آفتاب داد والله اعلم صفت سپرز و آفرینش آن
خدای تعالی سپرز را بیافرید معدن خون سوخته کرد هر
خونی که بی قوة تر بود و گنده تر جگر بنزدیک وی فرستد
و از سپرز یک رگ بدل پیوندد تا دل را از همه سردیها با
یاری کند و چون سپرز را خون سوخته زیاده شود
آنگه رنگش سیاه شود و در اندامها پراکنده کند پس ازانجا
سیاهی و خشکی پدید آید و اندر اندامها پراکنده شود
و دنبل و سودا و قوبا و ضعفه و کله و شیرینه و سرطان
و طاعون و کان و داء الفیل و خنازیر و آنچه بدینها ماند
و اگر چنان بود که قوت خون سوخته بدل شود آنگه بی عقلی و دیوانگی
پدید آید و اگر قوت خون بمعده رسد صرع و مالیخولیا

وجع الهای فاسد پدید آید و این همه افزونی خون سوخته
بود و اگر قوت خون سیر زنجگر رسید استسقا پدید آید بر
صفرا با وی همراهی کند درد پهلوها پدید آید والله اعلم
صفت گرده و آفرینش او خدای تعالی گرده را بیافرید
و برانگیزد شهوت نهاد چون وقت مجامعت بود شهوت
همه اندام بگردد آنگه بگرده راست بگردد و بگرده چپ شود
و از پی مجرای قضیب شود و بیرون آید او را از همه گوشتی
که در تن گرمی جگر وی را تباه نکند و از سردی شش
ایمن باشد اگر گرده را سستی رسد از گرمی جگر یا
از سردی شش آنگه سستی سستی [illegible] می پدید
آید و از جماع بازماند و شهوتش باز بود صفت آفرینش
شش حق سبحانه و تعالی شش را بیافرید باد بزیدن
جگر که تا آتش دل معده و تن را نسوزد و او را معدن
بلغم کرد هر طعام که در وی سردی و تری باشد جگر
نیز دیک وی فرستد اگر تبش جگر نبودی سردی شش
همه تن را بفسردانیدی خدای عز و جل شش را
هم از پیشتارکان و از ماه وا وی والله اعلم باب چهارم
اما آن را چهار قسم [illegible]
کردند هر آن وقتی که آفتاب اندر برج حمل آید و با ثور و

بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی دو درم سعد و کندر و زرنباد مشک
و سنبل از هر یکی دو مثقال بکوب و به بیز و با عسل معجون کن و اندر
خنبره کن شربتی دو درم جوارشن عنبری سود دارد سستی
شکم را و دردهای قولنج را و قوت معده را و طعام درخواستن را
و صرع و مالیخولیا را ساکن گرداند بگیرند بلبل و زنجبیل و دارچینی و قرفه
و نار مشک و هیل بوا از هر یکی دو درم و نیم سکبینج
بلنجه و شیطرج از هر یکی دو درم بسباسه و افتیمون
از هر یکی یک درم و نیم تربد سپید مجوف نیم درم سقمونیا
دو درم شکر طبرزد چهار درم بکوبند و به بیزند و دو
چندان همه عسل مقوم همه بهم بیامیزند و در خنبره کنند
شربتی دو درم نافع باشد جوارشن سعتر سود دارد
لقوه را و فالج و رعشه را و قولنج را و قوت معده را بگیرند
سعتر بری و خردل و شونیز و کدوی و سقمونیا از هر یکی
یکمثقال بکوبند و با عسل معجون کنند بهر درمی دو درم عسل
دراورد و اگر مرد قوی بود یک مثقال وزن این نیم درم
نافع باشد والله اعلم دواء المسک زرنباد
درونج مروارید کهربا بسد مرجان بهمن سرخ
شاوج سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر
[illegible] مثقال درم مثقال مثقال مثقال مثقال

و با آب باقلی بامداد بشوی علاج دیگر بگیرند آرد جو و آرد
عدس و آرد باقله و کشنیز و تخم ترب انهمه را بکوبند
و با شیر بیامیزند و بوقت خفتن بر روی طلا کنند و دیگر روز
با آب بشویند علاج دیگر بگیرند کثیرا و آب [illegible] ده و تخم ترب
و اندر شیر زنان آغاز نهند و شب بر روی طلا کنند و
بامداد با آب باقلی بشویند و اگر نشان منکر بود
بگیرند سرگین گاو و بسوزانند و با سرکه کهن بیامیزند
و بر آن نشانها طلا کنند و بامداد با آب باقلی بشویند
و زمانی در آفتاب نشینند و بعد از آن با آب برگ
ترب کوفته و آب گرم تن را بدان بشویند علاج
[illegible] بگیرند بیخ نفد و بعد از آن
حالکاه بشویند و با آب صافی و بعد از آن بر روی
طلا کن و اگر به نشود بگیرند سرگین خر از آن که دو بهم
نرسیده باشد و بسوزانند و با سرکه بیامیزند و طلی
کنند و الا بگیرند گزدم گیاه و خشک کنند و
بکوبند و با صدف سوخته و پاره ترب انهمه را
نرم کن و با روغن بادام تلخ بیامیز و طلی کن و اگر حاجت
بر آب لته بفرمای تا بگرمابه پاکیزه بشویند و برگ

اسپند و زنجبیل و دارفلفل و مشک خالص و لعل صافی
با مثقال با مثقال مثقال ا درم و نیم
کرده معجون کنند شربت دو درم ترتیب تناول کنند
باب [illegible] و بیست و سیم اندر صفات اطریفل بزرگ
سود دارد سودا را و بلغم را و فسادها را که در مزاج بود
و رطوبت فاسده که اندر دماغ بود و قوت معده را بدهد
[illegible] و صفرا را و آب پشت را و افسیر که اندر مثانه بود
پاک کند و درد کلیتین را و نفخ را و درد معده را و موی سفید
شدن را و گونه مردم نیکو کردن را بگیرند هلیله سیاه
شش درم هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک چهار درم
مقشر کرده و فلفل و دار فلفل و سعد از هر یک چهار درم
و شقاقل ده درم شیلیخ هندی سه درم بهمن سرخ
و سفید و تودری و حب القلقل از هر یک دو درم
نانخواه و سعتر از هر یک ده درم و حماما و بهمن و [illegible]
از هر یکی دو درم دارچینی و نارمشک و نمک هندی
از هر یکی پنج درم نیم آهن صافی سه درم نوشادر نیم درم
کنجد سفید و شکر طبرزد از هر یکی پنجاه درم همه را بکوبند
و بیزند و بر روغن بادام چرب کنند و سه هم سنگ همه را
با عسل بسرشند شربت پنج درم اطریفل بزرگ

شونیز خشک کرده بر روی فشان و اگر شیر نه بود دمه
خشک با عسل بجوشان و طلی کن معجون نانخواه نیکو و مجرب بود
بود دارو منع الجمال را و معده را قوت دهد آب شنبلیله
بیفزاید و گونه مردم نیکو کند و طعام بگوارد و بوی
دهان خوش کند و بن دندان سخت گرداند و آب برفش
از دهان باز دارد و سدها نیز بگشاید و کرم اندر شکم
بکشد و بادها را تکند و گرده را قوت دهد و مثانه را
نرم کند و بواسیر مقعد را ساکن کند و سنگ و ریگ
از مثانه ببرد و قضیب را سخت کند محمد زکریا گوید که عجب دارم
از کسی که این معجون را بکار دارد زیر دنک طبیب
چون رود و حاجت چگونه خواهد بگیرند تخم کرفس و
نانخواه و تخم شبت و تخم گندنا از هر یکی دو درم علک رومی
و قرنفل و ترفه و قاقله و اسارون و بسباسه از
هر یکی دو درم عود نیم درم مشک و اندکی زعفران
نیم مثقال همه را نیک بکوبند و این تخمهای کوفته برآمیزد و
صد درم مویز منقی اندر دیگ سنگین در آورد با
بجوشانند تا قوی گردد بعد از آن بگذارند تا سرد
شود و این اخلاطها در وی کنند و برشته و در خمره
کنند شربت یک مثقال و مشاهده کردیم نافع کرده محمد

یاد کنیم علیحده بتوفیق خدای تعالی علامت درد سر که از خون بود اما آنکه درد
از خون بود علامت آن بود که رویش سرخ بود و رگها برآمده
بود و رگ صدغش بر جهد علاجش آن بود که رگ قیفال باید زد و
مسهل باید داد که برین نسخه است بگیرند هلیله زرد ده درم آلو سیاه
بیست دانه سپستان بیست دانه تخم کاسنی سه درم اندر ده من آب بپزند
تا سی درم باز آید و بیست درم شیرخشت بر نهند و اگر ترنجبین بیست
درم ترنجبین و بپالایند و بدهند تا بخورد و غذا مزور دهند
آلوی سیاه و کدو و شیرین در روی پخته با مغز بادام و کشنیز و برگ
چغندر با نفع بود علامت دردی که از صفرا بود علامتش آن بود
که مرد بی‌قرار شود و تشنگی بسیار گردد و چشم زرد بود علاج آن بود
که آلو گشته طبری بر آب اندازی و نمک کوفته بر نهند و بدهند
تا بیاشامد و الا بیست درم تمر هندی و ده درم ترنجبین با آب
بگذارند و صافی کنند و بدهند تا بخورد و اگر طبع نرم نشود
با هلیله و ترنجبین نرم کنند و صندل و کافور و گلاب طلا کنند و
در آب سرد نشانند و فروره از آب آلو چنانکه یاد کردیم بدهند
علاج درد سر که از سودا بود علامت آن بود که خداوند علت لاغر شود و رنگ
رویش سیاه شود یا کبود و سخن هذیان گوید و خواب نکند علاج
آن بود که مسهل افتیمون با شکر سفید بدهند تا بخورد و حب
ایارج نیز بدهند و فروره از ماش جرجا و کدو و شیرینی در روی پخته

شنیدن
د مغز بادام در وی ریخته و روغن بادام و شیر زنان بر سر دوشیدن
و هر روز سرش با آب گرم و خطمی کوفته با بوی بهار خوش نزدیک
وی نهاده با روغن نیلوفر در دماغ مالیدن علاج درد سر که از بلغم بود
علامت آن بود که همه سر درد کند و نیم معتدل بود و رنگ
رویش سپید بود و همه شقیقه درد کند و تشنگی کم کند علاج آنست که
بگیرند بابونه اکلیل الملک و بکوبند و بروغن بزنند و بر آن جایگاه
طلا کنند و حب شبیاره دهند و حمام بکار دارند علاج درد
سر که از آفتاب بود علامت آن بود که چشمها سرخ بود و گوش آواز
هر وقت آواز کند علاج آنست که روغن گل بحلیبد سرد کنند
و اندر سر طلا کنند و اگر حاجت بدین دفع نشود بگیرند بید و عصاره
او و آب صندل سپید و پاره کتان بدین صندل تر کنند
و بر سر وی نهند و بسایه بید در کنار آب خوش و مزوره داد از
باشد و کدو و اندر وی کرده علاج درد سر که از هوا بود علامت آن
بود که سر گرانی کند و درد گاهی ضعیف بود و گاهی گرم علاج آنست که
مرزنگوش و بابونه و سعتر و قیصوم را با آب بجوشانند و سر فراز بخار آن
دارند و سر را حب شبیاره خورند علامت دیگر آنست که چشم
تاریک بود و سر گردیدن پدید آید و دهانش ناخوش بود علاج آن
که خرما و شیرینی خورد با شکر سرخ و مرغ فربه بریان با جو پخته پالوده باید و فرموده
که بخورد و روغن بنفشه در سر بندند علاج درد سر که از ... علامت آن بود

گرم اندر فرمایند بستن و الا تنور گرم فرود آورند و اگر کژدم
جراره بود نکه باید داشتن اگر آن کژدم بیافتند بکشند و بر آن
جیم نهند و تریاق عسکری یک مثقال باید داد و اگر اندوده کنند آب
سیب باید داد و اگر اثر کند اگر بیجا بود که خون بود فصد باید
کردن و حجامت و اگر خفقان بود قرص کافوری باید داد یا شراب
سیب گزیده مار کسی را که ماری گزیده باشد و بدان
بدان جیم نمایند علاج آن بود که خاکستر بر آن نشینند و بدان
جیم نهند تا دندان زهر از آن جیم بیرون آرد و بعد از آن تریاق
بدان جیم مالند و الا شیشه حجامت بنهند و بمکنند تا زهر او به
بر آید و از آنجا خون سیاه کن شود حلتیت باید دادن یا عسل
گزیده زنبور کسی را که زنبور گزیده باشد علاج آنست که انگور خام بسرشند
و بران مالند و اگر نه کافور و سرکه و گل بهم بزنند و بر آنجا
و اگر نه برگ بادروج بکوبند و بر آنجا نهند و سیر خشک کوفته
با آب سرد بدهند تا بخورد و حنا و روغن و آب کاسنی و آب
انار و بذر قطونا و شکر و این جمله را آنچه یافته شود دفع
بود گزیده کلب الکلب اما علامت کلب الکلب سگی بود آشفته
و روا بود از تاریکی که بود و چشمش سرخ گشته و دم در میان
پای دارد و اغلب چنان بود که گوش یکی راست دارد و یکی خم دارد
مردم گریزان بود و جمله سگان از وی گریزند و اغلب کوتاه گردن بود

وچون مرد دهان لب باز بود و بانگ کم کند و چون بانگ عظیم کند
سخت زشت کند نه نان خورد و نه خسبد چون سگان پیش او
رود سگ را بگیرد و همی خاید و مردم به نظاره بینند تا مردم
قصد زدن وی نکنند و او قصد گزیدن نکند و مانند کسی باشد
که آب اندر چشم آمده بود چون برین گونه سگ بینی بدانکه آن
سگ کلب الکلاف بود هم کلب الکلاب نیز خوانند و از وی حذر
باید بود و اگر جایی که این سگ گزیده بود اگر عظیم گزیده باشد
از آن جراحت بجهد و اگر سلیم تر بود بدین گونه بود و خطر بود
یکی آن بود که زاید مثال بچه سگ مجنون مورچه بود از قضیب مرد
بیرون آید و دوم آن بود که نحیف و کهن و بیمار شود و بسیج ترس خطر
آید و دید نه آب و نه شراب و نه میوه ها و از آن مرد بر مردم
علاجش آنست که جای زخم بر نشتر باید زدن تا خون از آن
تمام بیاید و بعد از آن چغندر بکوبانند و پیاز و فندق بکوبد
و بروغن بهم بزنی تا همچون مرهم شود و بر آن زخم نهی و مطبوخ
افتیمون بدهی و تلخ بگیری و خشک کنی و بکوبی و با انگبین بدهی تا بخورد
و طعام چرب و شیرین بدهی و اگر از خوردن بترسد و هیچ نخورد باید
معالجه نکنی که سود ندارد و اگر بانگ کند و حدیثهای هذیان گوید
مخاطره بود و اگر کسی را این سگ گزیده بود و همی ندانند که کلب الکلاب
بود که کناره نان بخون آن جایگاه آلایی و پیش سگ دیگر افکنی اگر جایگاه

خوانند و ششم را قرنیه خوانند هفتم را ملتحم خوانند چشم را
بدین هفت غلاف استوار کرد تا از گزاف مضرتی نرسد سر
از گرد وی مژه آفرید و موی بر آورد تا رطوبت مغز وی را
زیان ندارد و اگر نه از بهر مژگان بودی چشم از حال رطوبت
مادام آب گرفته بودی و از دیدن باز افتادی و اگر نه از
بهر ابروی بودی از دور کسی را نشاید دیدن و آب شور
در وی آفرید تا هیچ جانوری در وی قرار نگیرد و نشور شود
لطف افزاید تا بصارت چشم را زیان ندارد و مژه را
از بهر آن آفرید تا بینایی را قوت دهد و آب چشم [illegible]
و اگر نه از بهر مژه بودی مردم در آفتاب نگه نتوانستی کردن
دیگر سبب آفتاب بود از بهر روشنائی چشم خدای عز و جل
چشم راست را با آفتاب داد و چشم چپ را با ماهتاب
داد اگر ماهتاب به زحل پیوندد در آن وقت که نطفه فرزند
اندر رحم پدید آید دلیل بود که کودک از مادر به یک چشم
کور زاید والله اعلم صفت گوش خدای عز و جل
گوش را بیافرید چون کنجی از مغز دو رگ بدو پیوند
کرد و میان رگها مجوف کرد تا آواز در صوت شنوند
مردم از نطق کلام آگاه شوند اگر آن دو رگ نبودی گوش مصمت
بودی و مردم هیچ نشنودندی و در آن مجری گوش نهر جایی

تا وی چشم را نگه دارد و چشم او را از خواصها و گروهی به طبیبان
گفته اند که گوش فاضلتر است از چشم زیرا که هر چه اندر
ره بود ببیند و بشب نه بیند و گوش در شب تاریک
و روز بشنود و خدای عز و جل طالع گوش را عطارد داد
اگر عطارد با زحل اندر تربیع مقابله شوند واجب باشد
که گنه زند گر آید صفت معده‌ها خدای تعالی معده را چهار
قسمت آفرید نخستین را جاذبه خوانند دوم را ماسکه خوانند
و سیم را هاضمه خوانند و چهارم را دافعه خوانند اما جاذبه
آنست که طعام آرزو کند و ماسکه آن بود که طعام اندر
خویشتن کشد و هاضمه آن بود که قسمت کند و دافعه آن بود
که طعام از پس بدهد و جگر قوة از وی گیرد و هر گاه که
جاذبه ضعیف بود مرد را طعام آرزو نکند و چون ماسکه
ضعیف بود مرد آنچه در خورد باز قی کند و چون هاضمه
ضعیف بود مرد را باز از بالا بر آید و چون دافعه ضعیف بود
مرد را دل و کرده و سر کرده درد پدید آید و طعام بر سر دل
ترش باشد بندهای کرد او خام باد گشته و دو بهره از
وی نکول سوخته کند و علتها و خون زیاده گیرد آنگاه پدید آید
عیاذاً بالله سکته و یرقان و دق و ذرابه و هیجان
الدم و سرسام و برسام و سرفه خشک و اگر رطوبت

و در برج جوزا و فروردین و اردی بهشت و خرداد ماه
پادشاهی اندر تن مردم گرمی و نرمی سرخ و درو سن آنست
پس همچنانکه خون اندرین سه ماه بر تن آدمی قوة اندر
دشت و باغ هم آن رنگ پدید آید گل و شقایق
شکوفه کند و ارغوان و لالها پدید آید اندران سه ماه
عالم بطبع و گرمی و نرمی بود باید که مادام که رگ زنند
شراب آلو و سنجد بکار دارد و چیزها خورند که خون را ساکن
کند و گوشت با آب غوره خورد و سرکه و سماق و زرشک
و باقلی و آنچه بدین ماند و جلاب سکنجبین بکار دارند
و ماء الغوا که خورد تا نافع فصل چون آفتاب در برج
سرطان یا در سنبله تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه
پادشاهی در تن صفرا را بود و چیزها باید خوردن که سردی و
تری بردارد و مسهل باید خوردن و نار و شراب لیمو و
شراب تفاح و شراب خربوت و شراب ریواج
و چیزهای ترش نباید خوردن قلیه سرکه و سماق و سکباج
و دوق با وطرو فرح و آنچه بدین ماند فصل سیم
چون آفتاب در برج میزان آید یا قوس مهر ماه
و آبان ماه و آذر ماه پادشاهی بتن مردم در آنوقت
سودا را بود و سردی و خشکی چیزها دارد چیزهای گرم و نرم خوردن

چنانک مغز را قوة دهد چون جلاب و شراب بنفشه و شراب
نیلوفر و نخچه افتیمون و شیر نیها بشکر سرخ کرده مزعفر
و خشخاش اندر کرده و بروغن بادام و از دلیها چون
قلیه چرب و زیرباج و نرگسی و بقلیه و ابراهیمی و آنچه
بدین ماند و گرد ابه بکار داشتن و بویهای خوش
بوییدن والله اعلم بالصواب باب چهارم چون
آفتاب در برج جدی یا دلو یا حوت ده ماه و بهمن ماه و
اسفندار ماه پادشاهی اندر تن مردم رطوبت را بود خوردنیها
همه گرم و خشک باید خوردن چون معجون زنجبیل و شقاقل
پرورده و بلادر و گوارش زیره و از خورشها کباب
و کبوتر بچه و گوشت قلیه و زیره وا و [illegible] خویش
بریان و چنگال خورشها از انگبین کرده و مغز فندق و
پسته و جلغوزه و گوز رومی و جوز هندی در روی کرده
و بگرمابه شدن و [illegible] نگاه داشتن باب اول
در آفرینش مردم باب دوم در صفت
اندامها و ابتدا چشم باب سیم اندر آفرینش
دل باب چهارم اندر طبایع عالم و ماهها و اختیار
شرابها باب پنجم اندر کودکی تا پیری
باب ششم اندر چهار طبایع و ادوها

دهند با گوارد و الا تخم [illegible] کوفته با [illegible] آب [illegible] و روغن
آخر [illegible] الاحلیت [illegible] پیشتر [illegible] یکی دم
بیامیزند و بدود دهند با گوارد و الا [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] با گوشت [illegible] حب سورنجان [illegible] صبر اسقوطری
سورنجان تخم کرفس انیسون پوست [illegible] مصطکی
حب النیل [illegible] سقمونیا زنجبیل کوفته
و بخیه [illegible] چهار [illegible] فرماید بعد
سه روز که پرهیز کرده [illegible] سورنجان صبر اسقوطری
سقمونیا دو دانگ پوست هلیله [illegible] سورنجان [illegible]
چهار بار زند بعد [illegible] خواهد بود [illegible]
نافع باشد [illegible] زنجبیل فلفل دارفلفل [illegible]
ورد [illegible] سنبل [illegible] سورنجان قسط خردل [illegible]
دار چینی گل سرخ روغن زیت [illegible]
[illegible] گل بابونج [illegible] چهل روز در آفتاب بنهند [illegible] چهار
[illegible] اضافه کنند خوبتر باشد [illegible] سورنجان را
[illegible] ده درم آرد عدس سه درم [illegible] یک درم دارو
[illegible] کوفته و در [illegible] بپالایند [illegible]
[illegible] درم [illegible] اضافه نموده بیاض البیض [illegible]

[illegible] باید [illegible] بیست درم تخم کاهو
چهل درم بنفشه ده درم عناب پنج سیر سپستان پنج سیر تخم خیار
ده سیر گاوزبان گل سرخ از هر یک ده درم بعرق کاسنی دکا[illegible]
زبان دهد [illegible] گوشت [illegible] فربه دهد [illegible] تخم کتان بریان
بریان کرده باشد اما قرص [illegible] اندر آب العسل بدهند تا بخورد
و اگر [illegible] بود و یا کودک مردم بود [illegible]
و [illegible] کنند و پس از آن ماهی تازه بریان کرده
با [illegible] کنده [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود که هر گاه بجای بول [illegible] پس از آب بود تیز بود
مرنجه ترش و علک [illegible] سه درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] گرم کرده بیاشامند و تخم [illegible] کنند و خولنجان [illegible]
ده درم [illegible] سه درم این جمله را بکوبند و با عسل معجون کنند و [illegible]
باید [illegible] یکدرم بدهند تا بخورد و آب [illegible] و آخر بیاشامند و اگر [illegible]
خواره بود شراب ممزوج خورد [illegible] نیم [illegible] معالجت
[illegible] اما باید که درد سر از بسیاری گونه بود از خون و از
صفرا و از سودا و بلغم و از قوت آفتاب [illegible] شدن [illegible]
و از بادی که بروی رسیده باشد و از مجامعت کردن بسیار و [illegible] یکی را
[illegible]

و اگر تثلیث باشد پس قوی تر بود مرد زود [illegible] باید
و اگر تربیع مقابله بود آن روز که وی خفته بوده [illegible] بجهد مگر رحمت
خدای تعالی در بیماری وی رسد پس روز بحران را
پدیدا کردن که آن روز که بحران کند اندر مقابل نخستین
بود یا اندر تربیع نگر تا در روزهای که هیچ فایده ندارد و اگر
اندر تسدیس و تثلیث از آن بحران [illegible] بجهد و
علامت نیکو بود پس فاضلان و اطبا روز بحران نگه میکنند
[illegible] و برین امید همی باشند [illegible] بحران این نظرها
[illegible] افتد [illegible] عقل [illegible] بیمار بود که اندر
بیماری [illegible] بکشد و نیم سال و چهار ماه و دو ماه و بیش و کم
و چون بیماری دراز تر شاید که روزی به بود و روزی بد شود
و غشی و تغیر اندر آید چنانکه مردم طمع از وی بر گیرند و باید [illegible]
غشی اندر آید اند بحران بود پس نظر کند در روز هفتم و هشتم
و چهاردهم و پانزدهم و بیست و دوم و بیست و هشتم و بیست و نهم
از بحران عظیم بود والله اعلم [illegible] مردم چنان باید [illegible]
[illegible] حاذق گرده باشند و [illegible]
بشناسند و هر عقاقیر که پیش آورند چهار وجه [illegible]
و دیگر طعم و سیوم طبع و چهارم خاصیت و باید که دیده [illegible]
که استادان [illegible] داروها را با هم چگونه [illegible] اند و ترکیب هر یکی

چگونه کردند و بر چه صفت [illegible] ده اند و علل آن چگونه کرده
داند و چهار طبایع بدانسته باشد و آب شناس بود و معرفت
مجس نیکو دانسته باشد تا تخلیطی در میان نیاورد
و اندر ترکیب نیک [illegible] که هیچ ترکیب از گزاف نباید
کرد که مخاطره بود و چون ترکیب [illegible] یاد کنی بر جان خداوند
علت [illegible] اکنون چون امانت نگاه
داری [illegible] هم نگاه داری و شفقت نیک
بری و دشمندان را از خیانت دور باشی که پیغامبر علیه افضل
الصلوة میفرماید که الخاین لایفلح و دیگر اندر پرسش بیمار کاهلی
نکنی و [illegible] بیشتر به درویشان دادی که در سرای توانگران از
هر گونه بود باشد و دارو دادن بیمار کاهلی نکنی
چون تغافل کنی علت دیگر پدید آورد و بعد از آن نیکو نشود
و این شش چیز را فرو نگذاری که مایه علت ازین شش چیز پدید
می آید و اگر این شش را ترتیب نداری هیچ بیمار بهتر نگر[دد]
[illegible] آنکه درد [illegible] اگر دانی که [illegible] معده تیزی
[illegible]
[illegible] پنجم اگر در معده و رگی بود نزد دیگر حالی کنی
[illegible] رونق را برآید علامتش بدشوار برآید ششم آنکه [illegible]
[illegible] و چون دارو خوری با ترکیب یکی

دارو خوری که هر دارو را که همراه ترکیب بود فایده پیش دهد
هیچ داروی مفرد نباید خورد که فایده ندارد والله اعلم

باب یازدهم در علامت مرگ بیماران

اما علامتهای که پدید آید بر بیماران نظر کن در بیمار اگر رویش
نیکو بود و تنش برنگ بود و چشمش اندر مغاک نبود
این علامت بهی بود و اگر حرکتش سبک بود و عروق
بقوه بود و گفتار زبان درست بود و هوشش برجا
بود این علامت امید نیکی بیمار بود اما نشان بد آن بود که
تن بیمار یک جای گرم و یک جای سرد بود و اگر زبانش
سیاه بود و یک باره از حال خویش گشته بود و اگر نفس
کشنده بود و اگر چیزی خورده باشد و اندوهگین بود و ترش
بود بد بود و اگر چشمش اندر مغاک شده بود هم بد بود مگر
حیضه بود و اگر روی زرد بود هم بد بود و اگر گوید مرا ازین جای
روشن بجای تاریک برید هم بد بود و اگر چشمش سرخ بود
بد بود و اگر سر انگشتان سیاه بود بد بود و اگر درد کند
بد بود و اگر خویشتن را راست فرماید کردن که نخواهند بد بود
و اگر چشم باز کرده بود و برهم افتد و برهم دیگر باز
باز نشود هم بد بود و اگر مقعد بیمار یکقطره خون فرو چکد هم بد بود
و اگر بیمار سخت قوی بود هم بد بود و اگر تشنج وقتی زردکاری

کونه بد بود و اگر بیمار روی بجانب دیوار کند
و دست در شکم همی نهد و گاه بر سر نهد و دست
همی برد و از دیوار چیزی همی کند تا بگیرد این هم بد بود
و اگر چشم بیمار یکی تنگ و یکی فراخ و اگر بیمار
زرد گردد و بناگوش سفید بود هم بد بود و اگر بیمار
خویشتن را برهنه کند هر چند که جای در لحاف بیفکند
بد بود و اگر جامه دارد هم بود که جامه بدرد و اگر رگهایش
برخاسته همه بد بود و اگر بر پیشانی بیمار عرق پدید آید
و اگر سرد بود هم بد بود و اگر بر رخسار زبد بود دو روز
یا سه روز بماند و اگر بیمار خفته بود و هیچ نگفته
باشد اگر در سخن آید و چیزی خواهد که بخورد این هم بد بود
این همه نشانهاست که ازین گونه بیمار کم بجهد و
این همه علامت مرگ بود که رحمت خدای عز و جل اندر
آید و این گفتار محمد زکریا و بقراط حکیم است والله اعلم

باب دوازدهم در طعم دهان بیماران

اما طبیب را از آن بیمار بباید پرسید که مزه دهان وی
بر چه طعم است اگر گوید شیرین بیماری از خون باشد
اگر گوید تلخ است از صفرا بود اگر گوید ترش است
از سودا باشد اگر گوید شور است از بلغم بود اما هر که تشنه

ج دهان

که بگیرند پیه کرگ و با پیه بز و یا مرخام بپزند و یک سیر تخم کرفس و یک سیر
تخم سیب بکوبند و بدان پیه و مرخام بیامیزند و بدو دهند تا گوشتن
باز گردد در شکم و ناف را چرب باید کرد به هفت روغن یکی روغن
روغن گل و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش و روغن خیری
و روغن سوسن و روغن نیلوفر و اگر چنانکه این هفت روغن بدست
نیاید هفت گونه سیر تخم بعضی معتدل و بعضی گرم و با روغن کنجد
بجوشانند و قدری گلاب اندروی کنند یا رد مشک و یا کافور
نیز زیادت کنند و هم برنند و طلا کنند علامت ماده و فاسد شدن در رحم
و نشت بو علامت آن بود که گرمی بدان کس غالب و چون بخسبد خیالهایش آید
چون مار و کژدم و هول بسیار بیند علامت آنست که بگیر باران
خواه و کنجد رها را بکوبند و روغن کنجد دو مثقال و گل سرخ
دو مثقال جاوشیر بدان اخلاطها حل کنی و یک هفته بدهی تا بخورد
علامت [illegible] و آب مرد بیند و یا دان آب را نگذارد
که برود و آبستن نشود و فرزند پدید آید و هر وقت که بیماری بود خویشتن را
پلید بود و چیزها اندر او بود و میان آن علت و گرمی بود و غالب بود
علاج آنست که بگیرند کدو تلخ و لبلاب بکوبند و بول در بیاه میریزند
و بعد از آنکه پرهیز داده گوشت برگیرد علامت پیه که در رحم
آنست که آن طبع و [illegible] سفید بود و چون بیماری پاک بود آب
تاختن بسیار آید و چون بیماری [illegible] و چون بسیار آید علامت آنست که

که تنور گرم کند و سر تنور را استوار بگیرد چنانکه هیچ بخارش بیرون نیاید
و بعد از آنکه یک سوراخ باز کند کوچک و زن را بفرماید تا فرج
بر آنجا نهد چنانکه بخارش راست تا رحم برود و آن پیه بگدازد علامت
رحم ناپاک که علامت زود افتد از پی بگیرند نعناع شش
درم خشک کرده و شونیز دو درم بکوبند و زن بخویشتن باز
گیرد نافع بود علامت جادو دانه آنست که زن بالیده شود
و خفقان پدید آید و نحیف بود و باد باکند و نفس باز گیرد و در زند
تمام نشده بیفتد و الا باد دونده پدید آید علاجش آنست که
اول شراب هلیله دهی تا باد از در برود و بعد از آن بهمت
مرغ بریان با قند بدهند تا بخورد و روغن یاسمین بخویشتن
باز گیرد با زهره گاو علامت رحم که ابرص شود که از پی بار بس
چون نیمه بار شود نیمه بیش عرق کند بیده و سفید رنگ گردد
علاجش آنست که پرهیز فرماید از پیاز خام و ترشی و ایارج
دهی تا غرغره کند و اطریفل بزرگ بکار دارد و ایارج فیقرا و
تربد و تخم حنظل هر ماهی انگبین دهد تا بخورد نافع باشد علاج
زنی که فرزندش نشود و این از دو وجه بود یا آب مرد تمام نبود
یا آب زن نشان آب مرد آنست که بر تن بیدار بر آید و چون آب
حرکت کند مقعد سرد آید و چون آب زن تمام شود علامت آن
بود که در ناف و رهار پدید آید و دیگر آنکه رحم زن تری دارد
چنانکه

چنانکه در اول یاد کردیم اگر از مرد بود بباید دید که محرورست یا مرطوب
و اگر محرور بود او را سکنجبین باید داد و چنانکه در باب معده
یاد کردیم و تخم کدو شیرین و تخم خیار بر جلاب نهاده و بدهند تا بخورد
و اگر مرطوب بود ترکوارش شاه تره باید داد و اگر زن نبود
اصل ده ال زیراود و دنگ و سپند بکوبند و با عسل میخته مرهم بدهند
تا قند شیاف کنند و بخویشتن باز گیرد علاج
اگر خایه زهره گرگ با آب خیار حل کنند و بزن دهند در حال بار گیرد
نوع دیگر اگر خایه ناف و خایه خرگوش را خشک کنند و بزن دهند
در حال بار گیرد علامت حیض بستن زنان بگیرند گندر و کلنار و بادروی
و سیر و اقاقیا و بسر و مه وشب یمانی و همه را کوفته و بیخته با شیر سرشته
حمول سازند علاج کودکی که بیرون آید بگیرند سپند و برگ سداب
خشک و مشک و طراسیع و قردمانا از هر یکی نیم درم طالیغی
دانه بکوبد نرم و دارو با بید و بسرشند این جمله را بدو روزه بلنند
تا بخورد و اگر بهتر نشود چند بار دیگر بخورد نافع باشد و نشستن نشق
زنان علامت آن بود به پریر که هیچ تری پدید آید و خشن بیستم
بود و زن آبستن را همواره خواب آید و در پیشانی او علامتها
پیدا شود که مانند سبوسه و کلف بود و حیض بسته شود و دیگر گونه
هیچ حالها نماید و زن چنان پندارد که آبستن است اندر و نیست
انگبین باید داد اگر شکم دارد درد کند و ~~اگر بار نماید~~ و اگر درد کند

بار ندارد … نظر باید کرد اندر زن اگر چنانچه روی
نیکو بود و لب بسیار پدید بیاید و پستانش با سرخی گراید و همی
رود بر دست راست گراید و پستان راست برتر بود و کاهلی نبود
این همه علامت و آنچه بخلاف این علامت بود دختر بود علامت بکر
اگر کسی را زنی داده باشند و ویرا مراد بود که دوشیزه که ویرا
بداند بی آنکه با او مجامعت کند علاجش آن بود که پاره نخود بکوبند
و بر آتش … کنند و زن را بفرمایند که بران دود جامه بردارد
چنانکه دود در زیر جامه وی برشود و پاره زیره بدهند تا بخورد و …
آب از پس آن بخورد اگر حامل بود در حال آب تاختن بگشاید و اگر بکر
بود ازین معنی هیچ نباشد علامت … آنست که بر بالش حجامت
باید کرد یا رگ صافن باید زد و قدح آب سرد بدهند تا
بخورد … اگر سود ندارد قرص … بدهند علامت …
… اگر سستی در … باید خون باید بستن و اگر سود ندارد
… الا حجامت فرماید کردن و در آب سرد نشاندن
و غذا از آب انار یا از … و عدس کرده باشند و …
باید داد از شکر سفید و اگر هیچ ازین فایده ندارد قرص
کهربا دهند چنانکه گفتیم و الا بگیرند کندر پنج درم زعفران … باید
و با سفیده تخم مرغ گرم کرده بدهند تا بخورد علاج …
آنست که … در آب گرم … و الا بحمام … و آب گرم

بر…

و نمک اندرانی و کف دریا راست بکوبند و بمسواک بردارند
و بر دندان همی مالند و اگر دندان حفره دارد بروغن چرب کنند
علاج آب دندان پس اگر آب دندان … بهر آنست که
همیشه مردم سپند خایند و بادام … و تخم کوفته … کرده
کنند چند بار و درد دندان گیرد … گرم کرده
از … شکافتن فصلی دیگر … یاد کردیم از احوال …
گونه علاج آزموده اینجا یاد کنیم اما اگر لب بشکافد یا دو …
او را چرب باید کردن بدین گونه موم روغن بگیرند موم سفید
و روغن … سپیده مرغ و مغز … یکجا بگذارند بعد از آن شیر
دختران در وی کنند و همه را بجوشانند تا آن شیر برود
از آن در آب … کنند و در آب شکر برنهند و برگیرند طلی
کنند و اگر چنانکه خون آید او را مرهم سفید باید کردن و کسی که
این علت دارد … پاره با آب انگور باید داد
… ذکرم و … جرب … بر …
مرغ و شیر زنان و کتیرا … سفید نیکو بود …
از شکافته خون آید …
گزیده … بگیرند …
…
…

و بر جراحتها و ریشها طلی کنند و اگر جراحت کهن را و ناسیده را
و درد بی اندازه را بگیرند مرداسنگ هفت درم زرنیخ سپید
و ناسی درم روغن زیت اندر دیگ مسین بجوشانند چندانکه رسیده
شود آنگه بگیرند تخم کتان و تخم حلبه و تخم خطمی و هر سه را به آب بجوشانند
و لعاب آن بگیرند و بعد از آن در میان آن روغن نهند و بهم بزنند
و بر جراحت نهند و اگر از جراحت زرداب آید و ناسور بود دیگر
بار مرهم نهند نیکو بود جراحتهای ناسور را و باد و ورم
و زرداب جراحتها که بر اندام بود بگیرند مغز استخوان گاو و روغن
گل بهم بگدازند از هر یکی دو مثقال و یک مثقال زردچوبه نرم بیزند
و با وی بسرشند و بر جراحتها نهند گوشت برآرد و داروی خشک
برکنند و بگیرند عنزروت سپید و خون سیاوشان و صبر همه را برابر
بکوبند نرم و بر جراحت همی ریزند تا درست شود پس اگر جراحت
کهن بود و ناسور و آب گنده آید و باد آید و هر روز بتر شود
اندر [illegible] داروهای تیزتر باید نهادن تا گوشتهای کهن و گندیده را
[illegible] پاک کنند و داروهای تیز زنگار بود و زاگ بریان و زاگ
قلیمیا سوده بر ناسور ریزند تا گوشت نرم پدید آید و اگر آماس دارد
[illegible] یکبار در زیر او دود کنند و مرهم سپید و زرده خایه خام بر
آنجا نهند و الا مقل اندر زیبق بگدازند و بر آنجا نهند و بیه مرغ که در
[illegible] سپید بر نهند قدری شونیز به وقت بر ناسور دود
کردن

کردن و الا نوره جهودی آن و الا کبر کوهی والله اعلم بالصواب
باب [illegible] اندر معالجت نفث الدم و سعال و خناق و ملح خورده
اما نفث الدم آن بود که مرد را خون از گلو برآید و این از جمله گونه علت
بود و ما همه را یاد کنیم بحکم ارادت الهی جل جلاله و عم نواله و این خون از
گلو برآمدن یکی از صدر بود و یکی از دماغ که از سر فرو آید و یکی از سر رای
جاذبه و یکی از سرفیدن که معده از وی خسته شود و یکی از شش بود
و یکی از آن بود که ملح خورده بود اما آنکه از صدر بود علامت آن بود
که خون از گلو برآید سیاه و بسته بود و هر روز سینه درد گیرد
و آنچه از دماغ بود علامت آن بود که صداع دهد و هر دم مدهوش
گونه بود و هر چه از معده بود علامت آن بود که از سر دهن قی کند
و از بسیار قی کردن و انگشت بگلو فرو کردن و چیزهای تیز خورده
اما استخوانهای جابنده و آنچه از سرفیدن بود علامت آن بود همه اعضای
شکم درد کند و در دست بسیار بود و اگر از عروق شش
آید علامت آن بود که خون بالبلغم آمیخته بود و آنچه از ملح بود
علامت آن بود که حلقوم و خنا درد کند علامت که از صدر بود
علاج وی آن بود که رگ قیفال بگشایند و آب عنب الثعلب با
سکنجبین دادن و غرغره کردن و مزوره و سماق کردن و عدس
اندر وی ریخته و آنکه از دماغ بود علاج آن حجامت بود و غرغره باید فرمود
آب سیب ترش یا آب خیار ترش اما الشراب ریواس و یا سکنجبین

وجلاب دهند تا بخورد و طلی کردن بر پیشانی و صندل سرخ و سفید
اگر آنکه ویرانی از جادبه بود که گوش وی سنگین
بمالند و بخور باید آزردن و بجلاب بذر قطونا غرغره فرمایند و
ماء الشعیر وجلاب گرم بدهند تا بخورد و حسو دهند از تخم خیار و خربزه
کرده و شکر سفید بر نهاده و انار شیرین و قصب و شکر دهند تا بخورد
و ازروه خایه مرغ گرم کرده با شکر هم نیکو بود
و اگر آنکه از سر فند بود سعال بود بجنبه رونا و بنفشه باید داد و ربّ
السوس باید گرفتن و پستان و نبات باید دادن مدام بر دهن
دارد و بحمام رود و آب گرم بصدر و سینه فرو گذارد و غرغره
کند هم بکرّه به آب موبزنجه و ربّ السوس و حسو خورد آنکه سبیر
با جلاب نهاده علاج آنکه از آنرا که از سرش بود علامت آن سرخ
که با آب گرم و یاره فیقرا غرغره کند نخست و تهوعها از بلغم پاک
شود و چون آن خون که بر آید صافی شود و در و بلغم نبود و غرغره سکنجبین
و ربّ عنب الثعلب بصدر و سینه موم روغن چرب باید کردن و نان
با حسو باید خوردن از مغز کدو و تخم خربزه و با تخم خیار هر دو را
شکر سرخ بر نهاده و از میوه ها انگور سفید خوردن و امرود نای
شیرین و اگر ایمن نبود از گوشت سستی بود و این سعال بها باید
بداند خرچنگ ماده باید داد و خرچنگ ماده آن بود که اورا
بگیرند و سوزنی بر کار دیز در پشت وی زنند اگر شیر آید

باد بود

۱۹

۲۷

رومی با عسل باید دادن
کسی را که این سه گونه یکی داده باشند
با قنه احاذ بر بود و این هر سه را طبع یکسان
بود آن بود که همه تن در دلگند و
معده چنان بود که گوش یکی همی زنند و
جراحت ها همی کنند آن بود که گلاب
با آب گرم بدهی تا بخورد و بعد از آن بیخ را
بشویند و آب او را بگیرند و آب تقلید الحمق
هر دو را برگ گلاب بهنند و شکر سفید کوفته
اندر و کنی و بدهی تا بخورد و بعد از آن بریان
گرم را با شکر سفید بخورد ... این هر سه را
یک یک خورده باشند آن بود که مرد
بیهوش شود و شکوفه آید و بسیار روی رفته
و باد سرد از جگر همی آید و صرع کند باید
که ... پدید آید آنکه گرم روغن
گاو بلد از ... تا از فوق سر تا قدم
همه تن را طلی کنند و اگر هم ... علت
تشنج پدید آید اندر آب آن نشیند
و شیر گرم و جلاب دهند تا بخورده

و [illegible] این همه مفردها زهر بود و چون
بکسی داده باشند بیم مرگ بود پس علاج آن آن
بود که قی آورد و پس کرددن آن بود که
سرکه و گلاب گرم کنی و بر سر ش کنی و شکر سفید
با شیر بجوشانند و بدهند تا بخورد و همه تن
بروغن گاو و مسکه چرب کنند [illegible]
کسی را که مازریون داده باشند علامت آنست
که قی آورد و اسهال کند و مرد سست شود
و علتها از هر گونه پدید آید [illegible]
که روغن گاو با شیر گرم کنند و جلاب
بر نهند و بدهند تا بخورد و چون اسهال
کمتر شود سرکه و گلاب و آب کاسنی با
سکنگبین باید داد و [illegible] معده طلا
[illegible]

و بن دندان قوی کند بگیرند زرنباد و درونج و خرمتان
و زیره کرمانی و کرویه و نانخواه و تخم نانخواه و تخم
کرفس و رازیانه و بهمن سرخ و زراوند گرد و دار و فلفل
و سعد و میعه و قسط و دارفلفل و هیل بوا اشنه و سلیخه و زنجبیل
هندی و مشک طرامشیع و سنبل و مرو زعفران و دارچینی از
هر یک دو درم و نیم بکوبند و بیزند و بجای هر درمی
سه چندان عسل در آورند و در خنبره کنند شربتی از او
یکدرم جوارش غیابی سود دارد درد دندانرا و سودا را
ساکن کند و مالیخولیا را و هم طعامها را بگدازد و معده را قوی کند
بگیرند افسنتین و فرافیون و عاقرقرحا و تخم تنک و سنبل و
قاقله از هریکی دو دانگ و بیل سپید و زعفران از هریکی
یکدرم این داروها را بکوبند و بروغن بادام بریان کنند
و با صد درم عسل بهم بر نهند و در خنبره کنند و در میان جو نهند
بوقت حاجت شربتی دو دانگ بده تا بخورد زنانرا هم
دانگی و مرد قوی را نیم درم زیادت کنند جوارش بلادر
سود دارد ولقوه و فالج را و حفظهای رسته را و کسی را که سخن
نتواند گفتن و رطوبت را که بر سر معده بود بگیرند بلادر و زرنگ
کابلی و قسط بحری و سعد و از هریک یکدرم فلفل و دارفلفل
و هلیله و آملج و زنجبیل و فودنج از هریکی چهار درم بکوبند و

و بروغن گاو بمالند جمله داروها را معجون کنند با عسل
و در خنبره کنند و در زیر زمین دفن کنند تا مدت
هفت ماه بر دارد و شربتی نیم درم بدهند تا بخورد نافع بود

جوارش کشمش سود دارد دردهای نهانی را و رطوبت
فاسد را و بدگواریدن طعام را و قوت معده را بگیرند
هیل بوا یک مثقال و نارمشک سه مثقال و زنجبیل
شش مثقال فلفل چهار مثقال و دار فلفل پنج مثقال و ارخیتی
سه مثقال این جمله را بکوبند و بروغن بادام چرب کنند
و بهر درمی دو درم شکر سفید بگیرند و نیز بجوشانند
تا قوی شود و بگذارند تا سرد شود و این داروها در وی بسرشند
و در خنبره کنند و شربتی از وی پنج درم نافع باشد

جوارش خولنجان سود دارد بادهای مخالف را
و دردهای که برخاسته بود بگیرند خولنجان و سورنجان و
خشخاش و شقاقل و تخم بیاز و تخم سپندان
سنبل و سعد و لسان العصافیر از هر یکی دو درم و معجون کنند
با عسل شربتی از وی دو درم کافیست جوارش [illegible]
سود دارد خداوندان صرع را و هم خداوندان لقوه
و فالج را و بلغم را که اندر دماغ بود و بادهای خام و
نور دو پشت زاقیه و دهن معده را و بوی دهان را هم خوش کنند

و آنگه هم داروها را در روی کمن و شاف کنند نافع بود
[illegible]
سود دارد درد اعضا را و هم درد کلیتین را و بواسیر را و دم زدن را
که دشخوار بود و هم درد نهانی را و دمهای معده را و زیادت
شدن شهوت را بگیرند هلیله کابلی و هلیله و آمله از هر یکی ده درم
و ریم و آهن پرورده در مینک سنبل و اذخر و سعد و بلبل
و علک رومی و زنجبیل و نانخواه از هر یکی هفت درم بکوبند
و بیزند و با عسل بسرشند هر روز دو درم بدهند تا بخورد
نافع بود جوارش [illegible] سود دارد بادهای گرم مخالف را و پیچش
ناف را و آرزو کهن طعام را و قوت معده را و زیادت
کهن شهوت را بگیرند زیره کرمانی سی درم اندر سرکه کهن
آغازند یک شبانه روز و بعد از آن سرکه از وی بپالایند
و خشک کنند بجایگاه معتدل و بعد از آن بکوبند و با دو درم
سرگین داب خشک که و بیست درم سنبل و سی درم زنجبیل
ده درم بوره ارمنی با عسل و بهر درمی داروی سه بخش عسل
بر آورند و اندر خبره و در میان جو نهند و هر روز پنج درم بدهند
تا بخورد نافع باشد جوارش [illegible]
و ناگواریدن طعام هم خوان شکم باز گیرد و آروغ خوش کند
و طعام بگوارد و معده را قوی کند و جماع حرص کند و بادهای مخالف بشکند

بگیرند سنبل و قرفه و حب بلسان و قسط بحری و قصب الذریره
از هر یک ده درم و جوز بوا و قرنفل و اکلیل الملک و نارمشک
و شیطرج هندی از هر یکی چهار درم و زراوند چینی و دار فلفل و
بسباسه از هر یکی یک درم سعتر و زنجبیل و عصاره هلیله کابلی و بلیله
از هر یکی سه درم و دانه سوده نیم من همه را بکوبند و بپزند و عصاره
برآمیزند و مهر در سنگ لات دو درم انگبین بسرشند و اندر
خنبره کنند و اندر میان چون شربتی از و پنج درم بدهند

جوارشن عودی سوددارد و دردهای معده را و هضم بیاورد
معده را و بوی دهان خوش کند و بن دندان سخت کند بگیرند
مشک و کافور از هر یک چهار مثقال عود هندی و قاقله و
جوز بوا و قرنفل و طباشیر و قرفه و دارچینی و هیل بوا
و صندل سرخ و سفید و سنبل و سعد و فلفل و افطار راز
هر یک سه درم بکوبند و بجای هر درمی اخلاط سه درم شکر
برهند و شکر را اندر دیگی کنند و بجوشانند تا آنکه شکر
تا قوی شود و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و این اخلاط را در
وی بسرشند و اندر خنبره کنند و بگذارند تا مدت دو ماه
بعد از آن شربتی از و پنج درم بخورند نافع بود **قرص بادی**
سوددارد بادهای غلیظ را و فاسد را و نشر [illegible] را
و قوت معده را بلغم را بگدازد و بوهای تن را ساکن کند

جراحت برافتاده بود و آن را بسر خواننده اندر گاه افتد
و همیشه تب نرم دارد و شکم نرم بود و نزله دارد و اگر این جراحت
تازه بود علامت آن بود که چیزها چون آمیخته بود که بوی گنده دارد
علاج آن است که ماء الشعیر باید داد با جراحت ماده که در وی پخته(?)
پاک شده و بروز شراب کوکنار خورد و شب قرص کوکنار خورد
و خشخاش سفید قرص خشخاش سفید نیم درم مغز تخم خیار نیم درم
مغز تخم کدو نیم درم آرد باقلی ده یک مثقال و کثیرا یک مثقال و
رب سوس یک مثقال گل ارمنی یکدرم و تخم [illegible] و نشاسته یکدرم و کرا
یکدرم افیون نیم درم دارچینی نیم درم همه را حل کنند و این داروها
دیگر را حل کنند بکوبند و با وی بیامیزند و قرص کنند و با شراب تفاح
و با آس بدهند تا بخورد و اگر این جراحت کهن بود علامت آن
بود که بجای چیزها بلغم و ریم افکند و زرد و سرخ رنگ در وی بود دیگر
بود سخت آن خلط را در آب باید افکند اگر آن خلط را بر آب
نشیند که دارد که دارو [illegible] هیچ [illegible] نداد و اگر بر سر
آب قرار گیرد علاج وی هم ماء الشعیر باید داد با جراحت اندر
وی پخته و اسفناج و سپستان و غذا چیزها باید داد شکر و بادام
و روغن بادام برنهاده و اگر جراحت خشک شده بهتر خواهد درم
[illegible] کنند او را هم این علاج باید و موم روغن طلا کنند [illegible] که
[illegible] دیگر درم و اگر این خلط که افکند باز بند و [illegible] کنند بعد از آن تمام بود

علاج حبس النفس علامت سل آن بود که نفس اندر نقصان بود و نفس
دشوار آید و گاه گاه چون از گلو بر آید این علت را شکر و بند قطلو باید
شراب خشخاش باید کرد باید داد و طبیعت خشک باید داشت
بگیرند کثیرا و خرنوب و ختمی و صمغ عربی و رب الحل بکوبند سکی همه
باخورد و اگر با این علت تب آید ماء الشعیر باید داد خشخاش باید
کردن و اگر تب بود شیر تازه نیکو بود خاصه شیر شتر و ماهی تازه
وزرده خایه این همه نیکو بود حب سرفه سود کند کثیرا یک مثقال رب
السوس یک مثقال و دانه به یک مثقال کوفته و بیخته با آب قراح شیرین سرشته حب
سازند و هر شب تناول نمایند نافع بود علاج سعال اگر سعال دیگر
آن بود از سرد هوا پدید آید علامت آن بود که بر سینه بود و سرفه
بزرگ کند علاج آن بود که پرهیز کند از همه چیزهای ترش و غیر آن
بگرمابه رود و آب گرم خورد و کزبره بخته و شلغم و حسو از گندم کوفته و بیخته
با آب قراح سرشته کنند و حب سازند و شبانگاه در دهان گیرند
تا بتدریج بگلو فرو شود نافع بود علاج سعال الربو علامت آن بود که اندر سینه
بود غرغره پدید آید مانند ضیق النفس و باید خصوصا که حرکت کند او را
سخت ریاضت همی باید کند شیند و بعد از آن زیاده گردد و روز بروز
افزون تر و لعوق شراب سنبر بکار داشتن و رگ اکحل بگشادن
و نان در آب خورد و خمیر ... ضیق النفس اگر ضیق النفس از
سه چیز در آید از خون و از سودا و از بلغم و از تری همه بلغم گران ترست

بریم آهن ترکیب کمونی سود دارد مردی مرد افزاید و ناصور را
و درد بواسیر را و سستی مثانه را و هم درد مقعد را هم
قوت معده را دو ماه و ماه و فسادهای مزاج را بگیرند
بلیله سیاه و بلیله و آمله و شیطرج و بیخ کرفس کوهی و فلنجوا
و سعتر از هر یک ده درم و بلیله و سنبل و حماما و بهمن
دو ح از هر یک سه درم و دار چینی چهار درم فلفل و دار
فلفل و نمک هندی از هر یک پنج درم سنبه آن سعنبه را
پانزده درم نوشادر نیم درم ریم آهن صافی سه درم
اینهمه را بکوبند و به بیزند و بروغن گاو بمالند و انگبین
قوی کرده اند و بهر درمی اخلاط سه درم شکر برهنند
و این داروها و روی بسرشند شربتی سه درم نافع بود ...
کوچک سود دارد تری معده را و هم سستی را و ...
معده را و ناسور را و رطوبت را پاک کند و گونه را نیکو گرداند
بگیرند بلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک یک سیر بکوبند
و به بیزند و بروغن گاو بمالند و اگر روغن بادام بود بهتر
معجون کنند با عسل و شربت مرد اندرا سه درم وزن تا زنرا
دو درم نافع باشد ... و چهار درم اندر
... ات معجونها و معجون ... ان سود دارد درد ...
قولنج را و سده ها بگشاید و هم طعام بگوارد و معده را قوت دهد

و دماغ را پاکیزه کند و نیز بادهای مخالف را بنشاند بگیرند
زنجبیل و زیره و خولنجان و سداب و بورهٔ ارمنی و قرفه از
هر یکی ده درم محموده و دو درم محموده و دو درم بکوبند و
بیزند و با انگبین بسرشند شربتی دو درم نافع بود معجون
سیالیوس سود دارد صرع کهن را که کهن شده باشد
و کابوس را و نیز بادی صرع و هم نقصانی ماده بگیرند سیالیوس
ده درم عاقرقرحا و اسطوخودوس و غاریقون از هر یکی نیم درم
حلتیت و قردمانا و زراوند از هر یکی دو درم و نیم و دانه
حنظل بسرشند و بعد از آن در عسل منعقد بکنند و بهر وقت
دو درم بده تا بخورد تا این داروها خورد مادام سداب
می بوید و مشک و عنبر و غالیه نافع بود ... معده را
و دل را و جگر را قوت دهد و اشتها آرد و رنگ وردی را
نیکو گرداند و باد را دفع کند بگیرند سعد ۵ درم مصطکی ۳ درم سنبل الطیب ۳ درم
اسارون ۳ درم زعفران ۲ درم بسباسه ۳ درم قاقله کبار ۳ درم جوزبوا ۲ درم رطل
املج، گل سرخ، عسل مصفی کرده مقدار داروها شربت مثقال
تا دو مثقال ۶ درم نافع بود معجون زنجبیل سود دارد خدا وند صرع و هیچ
که بدست و پای افتد و لقوه و فالج را و کابوس را و قوت
معده را بگیرند زنجبیل ده درم زرنباد و قرفه و دار فلفل از
هر یک شش درم اسارون و قاقله و بهمن از هر یک پنج درم
سنبل و قرنفل و جوزبوا از هر یک چهار درم خیربوا و ... و دار صینی

از هر یک هشت درم و شیطرج هندی و تودری سرخ
از هر یک سه درم و شقاقل و عاقرقرحا از هر یکی هفت درم
فرافیون و کبابه و مهودانه از هر یکی یک درم مصطکی پنج درم
بلبل سفید سه درم بلادر ده درم الخبذان و زیره و سعتر
تخم فلنجمشک و انیسون از هر یک پنج درم همه را بکوبند
و با روغن گاو و با روغن بادام و بعد از آن چندان کرد
بود شکر سرخ برند و دو چندان عسل معجون کنند و هر روز دو
مثقال بخورد نافع بود معجون مفرح القلب سود دارد دل را
که از سودا بود و بی خوابی و وسوسه را و هم قوت دهد معده را
و نا گوارید طعام را بگیرند گل سرخ و عود خام و قاقله و سعد
و زعفران و سنبل و قرنفل و علک رومی و تخم سورنجان
و پوست ترنج خشک کهنه و قرفه و بسباسه و فلنجه خشک
از هر یکی پنج درم و آمله ده درم بگیرند و بکوبند و آن شب
در آب آغاز نهند و دیگر روز بجوشانند تا قوی گردد و عصاره
آن را بگیرند و این داروها بدان عصاره بمالند و بعد از آن
دانگی مشک و درم ابریشم سوخته نرم سابیده و بکوبند و
با وی بیامیزند و چند وزن همه داروهای عسل صافی معجون
کنند شربتی دو درم بده تا بخورد و سه روز پیش از آنکه این داروها
خورده باشد اطریفل با افتیمون بخورد نافع بود معجون مفرح سرد سود دارد
حرارتها و جگر را و بادها را که بتن فسرده گرفته باشد و غلبه گرفتن خون

وقوت حمره را سود دارد و سودا ریکیت بگیرند تخم کدو سپید
شیرین و تخم کاسنی و تخم و ندان بای و گل سرخ
و صندل سفید و صدف و تخم بادیانه و پوست بیخ
و عقیق یمنی از هر یکی برابر بکوبند و بیزند و با آب ترا
در آغارند و نیز ورم مرد از سنگ بروی نه و لب ی
و دران میان کن و چون تن بکرمابه نشسته باشد
طلی کن ذکر طلا : اگر آنچه بر روی و تن مردم پیدا شود
نشان که بر روی ازین معنی سرخ و کبود و دیگر گونه
بگیرند تخم خربزه و باقلی و خورد باید و آب درآورند
و هر شب بر روی طلا کنند و بامداد با آب گرم بشویند
و الا با آب شعیر گرم بجوشانند و با شیر بیامیزند و بعد
ازان بگیرند آرد باقلی و سرون گوزن سوخته و بادام
تلخ و نوشادر همه را بکوبند و با آب شعیر بیامیزند
و هر شب بر روی طلا کنند بامداد با آب گرم بشویند
درست و صافی شود علاج دیگر مرکز را بگیرند کتیرا سپید
بکوبند و اندر روغن تازه کنند تا خشک شود
و هر شب بر روی طلا کنند و بامداد با آب صابون
و سبوس بشویند علاج دیگر و اگر این نشان نهان شد هیچکس
بگیرند کتیرا و بکوبند و بسرکه کهن حل کنند و هر شب بروی طلا کن

25
Dr. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

ماده بود و اگر شیر برپایه بر بود پستان جز خشک را دک
و پای بیفکنند و به نمک آب بشویند و باکیمن جو کوبی بپزند و
هر روز شربتی با شراب به بدهند تا بخورد و هر شربتی یک درم
گل ارمنی بر بهی دیوت انار و برگ سیب و برگه به هم بکوبند
و آب آنرا بگیرند و پاره کرباس بدان تر کنند و پیوسته بر سینه
وی نهند علاج [illegible] علاج اگر بود که دهان را
فراخ یا دکنند و کلبتین فرو کنند و آن علق را بگیرند و دفع علقی بکو
بدارند تا خون نشتن را [illegible] و اگر بگیرند معده را ویران کنند
بعد از آن سرکه و گلاب غرغره کنند و اگر پیدا نبود و نتوانند
گرفتن خردل را بکوبند و با سرکه غرغره کنند و نوشادر بکوبند
[illegible] طلا کنند و سر بدهند تا بخورد و اگر [illegible]
سرکه حل کنند و بدهند بامداد غرغره [illegible]
[illegible] آب گرد نمک و سرکه بهم بزنند و بدهند تا غرغره کنند
دیگر به شونیز و تخم سپندان را بکوبند و در آب در آورند و بدهند
بخورد و الا در سرما به رود و در آب گرم کنند و بدهند
بخورد و لحظه بشیند آنگاه آب سرد اندر دهان گیرد تا برآید
بود تا علق برآید بعد ازان بگیرند پوست انار شیرین و ترش
[illegible] و سماق یکدیگر بکوبند و با سرکه بهم بزنند و بدهند تا به
غرغره کنند صفت [illegible] بگیرند رب السوس بر سیاوشان
ده درم ده درم

و ما الملبل مقشر بادام تلخ [illegible] زبان [illegible] تخم الجره همه کوفته
بیخته و با انگبین سرشته کنند [illegible] چنانکه رسم است
و نوشته اند [illegible] دارند نافع بود [illegible] اما شربه مدار آب
باقلا باید داد و روغن بادام و ماء الشعیر بر نهاده و بنفشه
پرورده و طعام چیزی از شیر برنج و شکر سرخ بر نهاده و اگر محرور
مزاج بود از تخم خیار باید کردن و تعلوس و شیرخشت و نبات و
صمغ عربی بدهند تا بدهان غرغره کنند و نگه دارد تا [illegible]
[illegible] شود و الا حب السعال که در میان جها یاد کردیم و اگر
چنانچه این سرفه از سر فرو دآید او را ماء الشعیر و سپستان کوهی در
میان پخته و بعد از آن جلاب و شراب به و شراب سیب
و آب برگ سیب بگیرند و گل سرخ کوفته در میان افکنند
در هر [illegible] و اگر از سینه [illegible] بر آید بگیرند سعد و کلنار [illegible]
صمغ [illegible] یکدرم بکوبند و [illegible] افیون و قیمون بر وی نهند
و قرص کنند و هر روز یکمثقال با آب بدهند تا بخورد
با سکر [illegible] پس اگر در میان شش [illegible]
بنات آن [illegible] که خلط افکند غلیظ و گنده بود که آنرا از دهان
پدید آید بیشتر بود علاج وی همان حب السعال و با آنچه در [illegible]
یاد کردیم و الا شراب کوکنار و توت [illegible] بدهند تا [illegible] غرغره
کنند و الا [illegible] باید داد و بگیرند آرد [illegible] داده و [illegible]

یکدرم و [illegible] سفید مقشر و خشخاش و صمغ عربی و گل ارمنی و شکر
طبرزد و از هر یکی دو درم بکوبند و بلعاب بذر قطونا حب کنند و
و بدهند و اگر ازین دارو نیکو نشود بفرمایند تا سر و سینه
بعد از آن به پاره کرباس درشت بر سینه [illegible] بمالند تا سرخ
شود و بعد از آن انجیر با آب بجوشانند و سپندان کوفته در آن
در آورند و بر سر هم بریزند تا ریش شود تا آن علت از وی برود
و بعد از آن آن ریش را مرهم سفید [illegible] کنند علاج [illegible]
که اندر سینه خشکی بود علامت آن بود هر گاه که گرسنه بود بدتر
شود و چون طعام خورد ساکن شود و چون بحمام رود همچنین علاج آن
که [illegible] لعاب بذر قطونا با جلاب گرم و وقت خفتن ماء
الشعیر با جلاب بدهند تا بخورد و بموم روغن مدام سینه را چرب کنند
و اگر با این علت تب [illegible] شراب خیار [illegible] را با جلاب بدهند
و الا شیرخشت جلاب کرده هر وقت که تشنه بود بدهند تا بخورد
و شیر بز دهند که هر روز برگ بید و کاسنی و برگ سیب و انگور
خورده باشد علاج دیگر اگر گرمی زهره باشد یا بود علامت آن
که تشنگی بسیار کند و رنگ رخ سرخ بود و دم بسیار کشد علاج آن
که ماء الشعیر با جلاب و لعاب بذر قطونا دهند و سینه را بفرمایند
مالیدن بموم روغن و بعد [illegible] دهند با شکر سفید [illegible]
علاج سعال دیگر که آنرا [illegible] گویند و این چهار گونه بود یکی از

بنهاده

از کی بود علامت آن بود که بالای ناف درد کند و تب مدام
و دم بر نتوان کشیدن و رگهاش تیز بود و رنگ روی سرخ
بود و تشنگی بسیار کند علاج آن بود که رگ زنند و ماء الشعیر خورد
با لعاب بذرقطونا و غذا ماش خورد و خربزه هندی با شکر
باب علاج دیگر که از بلغم بود علامت آن بود که بلغم و خیو بسیار
افکند و دم باز گیرد و تب آرد و تشنگی کم کند و رنگ روی
سفید بود علاج وی قی کردن بود با آب شبت و انگبین و دارو
اسهال خوردن علاج سعال دیگر که از سودا بود علامت آن بود
که سرفه بسیار کند و دراز کشد و نفس بر دم تنگ کند و خیو سیاه
افکند علاج آن بود که ماء الشعیر خورد و چون جلاب کرده
و جو جو روبیر کرده و از سپیداج و روغن بنفشه و موم و شیر
زنان موم روغن کرده ضماد بر روی سینه بر طلا کند علاج
دیگر که سخت بود و دار بکشند خروس بچه و دری سنگ دابه گیرند
و تیر کاو بکوبند و زنجبیل سلابه کنند در میان آن ریزد و سه روز
بنشانند تا بخورد حب سرفه و شش را سود دارد و آواز
صافی کند مغز بادام پوست کنده و برگ دانه صنوبر مقشر و
از هر یکی دو درم کوفته و بیخته با آب بسرشند و حب سازند یکیک
بزبان همی اندازد و کم کم از زبان تدریج بگلو فرو رود هنگام
باب علاج دیگر که نزدیک بود بسل یکی دیگر آن بود که نفسش را

و دردهای خام باد را و همه دردها را که از گرانی باد و بلغم بود
بگیرند هلیله زرد و سورنجان و صبر از هر یکی یک درم و ترید
سپید و ماهی زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ و نیم
فرافیون و سقمونیا و مغز نفطی از هر یکی دانگی و نیم این جمله را
بکوبند و با آب بسرشند و حب کنند و بدهند تا بخورد
نافع بود و بعد از آن که سه روز پرهیز کرده باشی
سود دارد دیگر و خارش و چیزهای که بر تن مردم برآید و هم آب
که از دهان آید و صفرا را بنشاند بگیرند هلیله زرد و بلیله
و آمله هم مقشر از هر یکی نیم دانگ برنگ کابلی و ترید سپید
نیم درم صبر نیم درم سقمونیا دانگی و نیم این جمله را بکوبند
و بپزند و صبر اندر آب آغاز کند و این داروها در وی آغاز زنند
و حب کنند چو بلبل و بدهد تا بخورد حب الفقد یعنی بیخ
انگشت سود دارد و درد سپرز را و ابتدای آب را و جوشش
جگر را و دردها را که از مزاج خیزد و خون سوخته را بگیرند حب الفقد
سه درم تخم کاسنی یک درم و نیم دانه هیودی یک درم تخم
شاهتره یک درم آمله نیز یک درم همه را خونده بکوبند
و اگر حب تواند خوردن حب کند با آب را زیانه و بده
تا بخورد و اگر حب نتواند خوردن سه روز بر سکنگبین بده
تا بخورند حب غاریقون سود دارد اندامها را و روشنی چشم را

و بی قوتی معده را و بیا و رد کلیتین را بگیرند غاریقون
سپید و عطره و عصاره غافت و رب سوس از
هر یکی نیم درم تخم حنظل چهار دانگ نیم اینهمه را بکوبند
و به پزند و حب کنند و بدهند تا بخورد حب الصبر سوددارد
گر و خارش و بثل را و چیزهای که بر تن مردم بر آید و قوت
خون سوخته را باز گرفتن بگیرند هلیله زرد و به پزند و عصاره
آن بستانند و یکدرم سقمونیا و یک درم صبر و گل
سرخ و شهتره و سنا یکی از هر یکی پنجدرم بکوبند و نیز
دو دانگ سقمونیا بر وی نهند و حب کنند پخته هلیله
و بدهد تا بخورد نافع بود حب المنتن نیکو بود دماغ را از گرده
و اعش را و درد شکم و قوت مزاج را بگیرند یاره فیقرا
یکدرم تخم حنظل نیم درم قنطریون دو دانگ عصاره
شهتره نیم درم بکوبند و به پزند و حب کنند بآب
و بدهند تا بخورد حب المنتن کوچک سوددارد فالج را و
لقوه را و رعشه را و هر علتی که از قوة بلغم بود و گرانی زبان
و گرانی گوش و کتف و بازوها را که گرانی کند از بلغم
بگیرند مقل و تخم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر
دو شق و سوغن و اسکنج از هر یکی دو دانگ و نیم یاره فیقرا
حب کنند بآب کندنا و اگر مرد قوی بود دانگ سقمونیا

و حجامت کردن و غذایش از آب انار سازد و الا حصرم و
از سماق و عدس کرده و کوفته و از شکر سپید افروشته
بده تا بخورد و اگر چنانکه این داروها بدهی و فایده ندارد او را
قرص افیون ده تا بخورد نافع باشد قرص افیون بگیرند افیون مصری
و هلیله کابلی و بلیله و گزمازو و خون سیاوشان و صمغ
عربی و لک و گل ارمنی و نشاسته از هر یکی دانگی و زیره
کرمانی و علک رومی و سعد و قرنفل و سنبل از هر یکی دانگ اینهمه را
بکوبند و شیرخشت با آب بجوشانند تا عصاره شود و این
داروها را در آن آب در آورد و بده تا بخورد اگر بهی لعوق دیگر روز
هم بدین نسخه قرص بنفشه سوددارد صفرا را و دردهای سر را
و تبهای مزاج را و مطلق را بگیرند بنفشه یکدرم تربد سپید مجوف
و رب سوس از هر یکی دو دانگ سقمونیا و کثیرا از هر یکی
دانگی شکر طبرزد پنج درم همه را بکوبند و قرص کنند بماورد
پارسی و در جلاب در آورند و بدهند تا بخورد قرص گل
نیکو بود و منش کردیدن را و فسادهای معده را و قوت دل را
بگیرند گل سرخ و شکر طبرزد و طباشیر و صمغ عربی و
کثیرا از هر یکی سه درم داروها را بکوبند و صمغ را
جداگانه در آب حل کنند و داروها را با آب صمغ قرص کنند
قرص [illegible] نیکو بود شکم قبض کردن را و خون از شکم

روغن بازدارد و آوردام معده را و قوت معده را نگیرد
کندرو و علک رومی و قرنفل از هر یکی نیم درم سنک
و مشک از هر یکی سه طسوج کافور استو بکوبند و قرص کنند
بایک درم شکر سفید و پنج درم ماورد پارسی و بدهند
تا بخورد و الطحال را و هو العدیه قرص لک بجهت سردی
جگر و صلابت درد و مقدمه استسقا را نافع بود
و آماس‌ها که در اندرون و در دست و پای بود دفع
کند لک مثقال ریوند چینی سه درم سنبل الطیب ده درم
مصطکی ده درم تخم کرفس ده درم اذخر ده درم انیسون
ده درم نانخواه ده درم ابهل ده درم مغز بادام تلخ ده
درم روناس ده درم افسنتین ده درم عصاره غافت
ده درم اسارون ده درم زراوند مدحرج خطیانا و فلفل
زنجبیل یک درم این همه را بکوبند و بلعاب بذر قطونا
قرص‌ها سازند هر روز دو مثقال بماء الاصول تناول کند
نافع باشد و غذا اسپاناخ و زرشک و گوشت بره و
بزغاله خورد قرص کهرباء تر سود دارد دردهای تیز
و اگر قوت صفرا را بود و تب باز باشد و فساد خون سوخته
ورمهای سیه زرا نگیرد کز مازو پنج انگشت از هر یک
نیم درم و تخم بقلة الحمقاء ده درم این همه را بکوبند

وزیاده بود اما اگر از خون بود علامت آن بود که چشم و روی سرخ بود
آن را رگ قیفال باید زدن و مسهل خوردن و اگر از صفرا بود علامت
آن بود که تشنگی بسیار کند و دهان گاه‌گاه تلخ بود و مسکین و
آدا برنش باریک بود علاج آنست که اول العوق فلوس باید داد
و سکنجبین اول بخورد و این حب بدهند بدان وقت
که دهان درد کند کبیر بیارد بالوده و مغز بادام عسید کرده
و مغز تخم کدو و رب سوس همه را آرایش و بعد از آن دو
بار چندانکه همه داروها بود تخم بقلة الحمقا و ایسره و شکر طبرزد
نیم چندانکه داروها بدان ایسره بکوبانند تا چون رب شود
و این داروها در روی در آورند که سوده باشد و حب کنند نمک
بدهند تا بخسبد و بماک گیرد و اگر از بلغم بود تاب ماء السعیر غرغره
باید کردن بیاره فیقرا و اگر سنش لاغر بود او را حسو باید داد
از شیر و روغن بادام و شکر و حسو از آرد گندم باید داد علاج
اما خناق آن بود که گلو را بر هم گیرد و طعام و شراب بحلق فرو شود
و این از دو علت بود علامت آن بود که چشم و رویش سرخ بود
او را رگ قیفال باید زدن و کافور و گریا و توسا در خورد دهکوبد
و با آب کشنیز تر کند و گلاب و سرکه بهم دهد و غرغره و طبیخ
مجیب باید کردن با آب آلو و سنجد و تمر هندی و فلوس و ترانگبین
و هر وقت جلاب در سکنجبین نهاده و دیگر که از بلغم بود علامت

آن علت که آب گرم مثل از دهان می آید و غرغره دهان شور بود و رنگ او
رو سفید بود بگیرند سپند و خورد بکوبند و در گلو بسته دارد دم
و یا خردل بکوب با تخم ترب و آب عسل و آب ترخون بکوبانند
و بده تا بخورد نافع بود علاج آواز که از گلو بر نیاید پس اگر گلو گرفته
شود یا آواز بر نیاید جهد کن تا قی تواند کردن تا ساکن شود
و الا بگیرند گل سرخ و آرد پالوده بکوب و بر ماء الشعیر بده
تا بخورد و الا صمغ عربی و گلنار دو کنار از هر یکی یک مثقال با نیم مثقال
قند همه را نرم سوده بدهند تا بخورد و اگر قند نبود با نبات
و الا بگیر سفید و پوسته بوم زد بسته بکار برد چنانکه گفتیم در رگ
قیفال باید زد و اگر بسته شود بگیر گلنار زبارسی و صمغ عربی
و علک رومی و گل ارمنی همه را بکوب بیز و با شراب به بده
تا بخورد و گل مهره هم نیکو بود علاج باز داشتن اگر کسی قی بسیار کند
بگیرند برگ سیب و برگ انگور و برگ انار همه را بکوب و بپزد
و سرد کرده اند بر همه سر و سینه ضماد کند کردن آب انار ترش
و آب سیب ترش و آب بود به لسانی بیکی کوبانند تا قوی
شود قندری مصطکی بر افکن و بده تا بخورد و الا بگیر ادویه
به دل گوسفند بکد انود و زرد نبات در وی کن و بده تا بخورد
علاج خنازیر پس اگر این علت را از مجموع سفرات بود او را
ریاضت فرمای و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر طلی کردن و

صندل بودن و طلی تیره قدری کافور بکوب با آب سماق و بده
تا بخورد و عدس بسرکه بخته و با دام اندر کرده و گشنیز خشک
تابع کونه بوی شراب از وی نیاید علاج سیر و پیاز و آنرا که چنانکه
بوی سیر و پیاز و تره که خورده بود بوی از وی نیاید و که مشت مهران
رفتن دشوار بود گشنیز تر بخواید و الا باقلی بخته و الا بریان کرده
باشند و بده تا بخورد و قدری نمک سوخته و بعد اندر دهان
گیرد نافع علاج درد گردن اگر کسی را که گردن بدرد آید از دو
وجه بود یکی از قوه خون بود و یکی از قوه بلغم بود و یکی آن
بود که از جای افتاده بود و سر زیر بر آمده باشد و یکی از آنکه
بالشت بلند نهاده و یا بلند بود و دیگر آنرا که از خون بود علامت
آن بود که آن جایگاه درد کند سرخ بود و تبش از وی بیرون
آید طبعش نرم باید کردن بماء الفواکه و تمر هندی و خیار شنبر
و رگ قیفال کشادن و طلی کردن از آب گشنیز و سرکه و کافور
و صندل به لوخ در بندی و آنرا که از بلغم بود علامت آن بود
که آماس کرده و سفید و درد کند علاجش آن بود که ایارج خورد
تا طبعش نرم شود و یا حب قوقیا و بلبل و قاقله را بکوبید و با سرکه
و زیره و بر آنجا ضماد کند و هر ساعت باب گرم بشوید چنان باید
که بدان آب بابونج و سوسن و گزدم گیاه در پخته باشد و جاموس و سیر
بپوید و آنرا که درد گردن از بلندی افتاده بود علاجش آن بود

که مومیائی بدهی با جلاب و شیر امرلسیان و رگ زدن باید و آن جایگاه را
از این ضماد بر نهی بگیر بند بند قطونا و برگ بنفشه و برگ خطمی و تخم مرغ
و آرد جو همه را یکجا حل کنند و بر آنجا نهند و آنرا که از پاشنه بود
بحمام باید رفت و آب گرم و روغن بنفشه بمالند و اگر طبعش
سخت بود نرم باید کرد بمسهل پس اگر ورم کرده بود و سرخ و
گرم بود اگر مرد بود رگ قیفال باید زدن و اگر کودک بود
حجامت باید کردن و یا گوشش را به باید آزردن تا خون
بیرون آید و ململ چند در وی بگذارند و اگر بر قفا ورم پدید آید و اگر
خون دنبل بود چنانکه زیر بود باید شکافتن و فاسد بیرون
آوردن و مرهمها درست کردن و اگر تخمه بود مالیدن بروغن
گل و آب کرفس و سرکه و شبت بر سر بستن سنگ بر آنجا بستن
سخت تا نیکو شود والله اعلم باب سی و ششم اندر معالجت
داء الثعلب اما بدانکه داء الثعلب آن بود که از ابرو و یا از تارک
سر یا از بناگوش یا از ریش و سبلت موی همی ریزد و بود که
بوی ناخوش از وی می آید و این علت را نیکو باید دید که او
از چهار چیز بود یکی از خون و یکی از صفرا و یکی از سودا و یکی از بلغم
اما آنکه از خون بود علامت آن بود که جایگاه موی بر پنهای و سرخ بود
و گرم بود و رنگ روی سرخ بود اول طبع بمسهل باید راند و باب
آلو و سنجد و تمر هندی و ترانگبین و فلوس و عصاره و هلیله دو دانگ

سقمونیا

سقمونیا بر نهاده و رگ قیفال بگشاید و بادام تلخ با آب سیب
بر آنجا طلی کنی داء الثعلب صفراوی و آنرا که از صفرا بود علامت آن
بود که جایگاه زرد گونه بود و خارش و تبش از وی بیرون آید
و تشنگی کند و جسم را لاغر کند علاج آن بود که هر روز سی درم آب
انار خوش و سی درم ترانگبین بر نهند و نیم درم تخم حنظل و دو دانگ نیم
سقمونیا بر نهند تا بخورد و بعد از آن سیر بکرباس درشت و
آن موضع را بمالند و بعد از آن کف دریا بسو رانند و نرم ببیند
با روغن زیت ... بهم بزنند و بر آنجا طلی کنند و غذا از زیرباج خورد
داء الثعلب سوداوی علامت آن بود که مرد بر از بود و بر آن جایگاه
خشکی بر آید و آن جایگاه کبود شود اما غشه کون بود و اول طبع نرم
باید کرد بمطبوخ افتیمون او را بطرو دو بیست درم آب آن التون
ترکنند یکشبانروز دیگر روز بجوشانند تا صد درم بماند هر روز او را
بدهند شربتی سی درم با دو دانگ سقمونیا و غذا نخود با قلیه فربه و شیر برنج
و شکر سرخ بر نهاده و مرغ فربه و آن جایگاه را باید آزردن و پیه
بط بگداز ده و اندر مالند تا درست شود داء الثعلب بلغمی آن بود
که موی سفید گونه بود و آن جایگاه بس گرم بود و تب از دماغ آید
او را حب ایارج باید داد بدین نسخه بگیرند عصاره هلیله زرد
یکدرم تربد نیم درم غاریقون نیم مثقال و علک رومی نیم مثقال
گل سرخ و انیسون و سقمونیا از هر یک دانگی بکوبند و حب کنند بآب کرفس

و رازیانه و بدهد تا بخورد و شیر با زهره کلنگ بیامیزد و بر آن جای طلی
کنند و غذا از کباب گوشت عنید و شکر و انگبین خورد و بطن دقاقی
اما داء الثعلب که علاج خواهی کرد نخست دست بر آنجا نیک بمالد اگر
سرخ گردد علاج پذیرد و اگر سرخ نشود معالجه مکن که سود ندارد
علاج حتک که بر موی بود علتی دیگر بود که مرد را خشکی اندر ریش
و موی پدید آید و موی را بریزاند و اما کس را که شاخ کند آب دارو
مسهل باید خوردن و طعامهای نیکو باید داد و بعد از آنکه بگیرند
سوسن و سپندان و تخم حلبه و تخم خطمی از هر یکی سه درم بکوبند و اندر
سرکه آغارند و بعد از سه روز بر آن موی و ریش طلا کنند و بامداد
بآب گرم بشویند چون شسته باشی روغن بنفشه و آب چرب
کن و نیکو بمال بعد از آن اگر نیکو نشود بنگرند تا اگر خون غالب
بود مجس لغفی خویش بود از آن رگ قیفال زنند و اگر از صفرا
هلیله زرد و کابلی و سکنگبین بدهند تا بخورد و سر و ریش با آب
خطمی و شلغم پخته بشویند و اگر از سودا بود تخم حنس بر جلاب
مقدار پنج درم با ونک سقمونیا بدهند تا بخورد و خطمی و بذر قطونا
در زهره گاو و موی و ریش را بشویند فصل ... تمام بود
حمیره او راحت ایاره دهند و غذا همان و بگیرند دانه
انگور و بریان کنند و بکوبند نرم و بر روغن بزنند و هر شب موی
بدان چرب کنند و بامداد بلعاب برگ بنفشه بشویند تا موی را
روشن

32

روشن کند و موی سخت کند و نیز تا شدن و شکافتن و
بهتر بود علاج قمقام و قمل که در موی پدید آید اما
قمل شپش بود که اندر جعد ریش پدید آید و قمقام چون شپش بود اما از
تر بود و شپش پهن بود علاج آن بود که حب قوقیا بخورد و بعد از آن
زیرباج و خر زهره تا آب بجوشانند و ریش و جعد را بدان
بشویند و اگر چنانکه سود ندارد بگیرد زیره کرمانی و خورد بنند
و هم چندان گوگرد پارسی در آورند نرم و سوده و با روغن
بیامیزند و بر ریش جعد طلی کنند و اگر بجامه در بود جامه را بآب
خاکستر بجوشانند و بشویند و آن دارو بر ریش طلی کنند علاج شعر و شهده
اما شعر و شهده ریشی بود که اندر موی سر و ریش
پدید آید و بزبان پارسی آن علت را شفتان خوانند
اگر چنانچه کودکان را بود حجامت باید کرد و گوشت آزردن
و اگر مردان را بود رگ قیفال باید زدن و طبع نرم باید کرد
و این دارو را بر آنجا طلی کنند بگیرند پوست انار و مرداسنگ
و زرد چوبه و زراوند طویل و حنا از هر یکی یک درم این جمله را
بکوبند و ببیزند با روغن گل و سرکه بیامیزند و بکار برند
نافع بود علاج نخاله دختران اما نخاله دختران اندر ریش
پدید آید و سوزش عظیم کند او را ایاره فیقرا و حب قوقیا باید
داد و نخست رگ باید زدن و هر روز غرغره کند بسرکه و آب

برگ چغندر و گلاب با آب ملکی و با آب خطمی چغندر ریش بدان آب
نشویند و الا بشوش و هر که چغندر ریش بدان آب بشویند نیکو بود
علاج سیاه کردن موی اما کسی را که موی سفید بود و خواهد سیاه کند
علاج آن بود که بگیرند شکوفه مورد خر و اندر روغن تازه
کنند و قدری املج خورد بکوبند و در آن مهار کنند و زیر آفتاب
مدت یکماه بپرورند و بعد از آن صاف کنند و موی را بشویند
و بر آن طلی کنند اما بگیرند کتیرا درد سوخته و نمک هندی از هر یکی
دو درم و نیم و یک درم [illegible] در همه را خورد بکوبند و [illegible] و با آب [illegible] هم
برنهند و بر همه موی بمالند و یکی از بالای روی برنهند و پاره
رکو هم از بالای وی بنهند و آن شب بگذارند در روز دیگر
با آب گرم بشویند و الا مردار سنگ نرم بسایند و با [illegible]
بیامیزد و بر آن طلی کند و هلیله پرورده و اطریفل بزرگ
بکار دارند علاج سفید کردن موی بگیرند بیخ نی و چغندر و سپندان
و بکوبند و با آب [illegible] موی بدان بشویند و مورد و روغن
تازه در سر همی کنند و الا بگیرند املج و برگ مورد با آب بجوشانند
و صاف کنند و روغن کنجد در آب در آورند و چندان بجوشانند
که آب برود و روغن بماند و آن روغن را در موی مالند و الا برگ لاله
کوهی بجوشانند و آن آب در موی همی کنند و کسی را که موی ریخته
و خواهد که موی برآرد بگیرند خاکستر قیصوم و کف دریا خورد
بکوبند.

[illegible] بود و از توتیای [illegible] و ریم آید و درد [illegible] بود بگیرند
زرد چوبه و انگشته بغدادی خرد بکوبند و بعد از آن
نیم درم کاغذ کشته با این آلتها بیامیزند و چو از مورد و مغز
[illegible] هنگ همه را بکوبند و به بیزند و بوقت حاجت بکار
دارند علاج گر خوان بگیرند زرد چوبه و صبر و مردار سنگ
از هر یک برابر بکوبند و بعد از آن نیم درم سیماب کشته
در آن در آورد و روغن تازه حل کنند و بر هم بزنند و طلا
کنند علاج گر که آب دارد بگیرند روغن زیت یا روغن
[illegible] و گوگرد پارسی و سیماب کشته بیامیزند و بر آن جایگاه
[illegible] کن علاج گر بزرگ سوده دارد گرهای که بزرگ بود و
آب دارد و [illegible] بود بگیرند مردار سنگ و کینه پالوده و بوته
سیم از هر یک چهار درم سیماب کشته دو درم و زنگار
یک درم این اخلاطها را بسایند و بروغن زیت بیامیزند
و سیماب را حل کنند و بروغن تازه بروی کنند
[illegible] علت را بحمام فرستند چون از حمام بیاید بعد
از آن این دارو را بروی طلا کنند و یکروز [illegible] و دیگر روز
[illegible] و چون چهار روز بگذرد دیگر روز بحمام رود و دیگر باره طلا
کنند و درست شود علاج گر تر سوده دارد بگیرند روناس
[illegible] با میعه تر و زرنیخ بسایند و اندر روغن تازه در آورند

وتن را پاکیزه بشویند و سه نوبت بمالند نیکو شود علاج گر خشک
سودا را و گرهای خشک و پلید را و فاسد را بگیرند برگ خرزهره
و روغن و قی و گندنه و آمله یک درم اشتی زند درم
همه را بکوبند و با روغن زیت بیامیزند و همه را بهم بزنند
و تن را بشوی و سه نوبت بمال اما رود و خایه را از تن
دارو نگاه دارند نسخه دیگر بگیرند گندنه و خربزه
دیگر وزن و نکشب در سرکه آغار زند و بعد از آن برگیرند
و آن سرکه را از وی بپالایند و آن سرکه را با روغن کنجد
بجوشانند تا سرکه بشود و روغن بماند و یک درم موم مصطکی
در آن افکنند و بنهند تا دم زنند و بعد از آن سه درم
بدهند تا بخورد و تا این دارو خوردن هر شب تخم کدو و
روغن بنفشه بهم بیامیزند و همه تن را طلی کنند و سنگ
ارمنی در آب گرم کرده و آب از آن خورد و غذا
تخم کدوی شیرین و تخم خیار بکوبند و شیره او بگیرند و
با برنج پاکیزه بپزند و شکر بر نهند و بدهند تا بخورد و هم
پالوده آن با شکر سپید و روغن بادام و تخم خشخاش
در او کرده بدهند تا میخورد نافع بود معجون کشتا [illegible]
دارد درد پهلو را و وجع سینه را و قوت اعضا را و صرع
و باد کودکان و فراموشکاری و قوت معده را و رطوبات
های بلغم را بگیرند زرنبا و بهمن سرخ و مروارید ناسفته

و کهربا و قرنفل از هر یکی سه درم بهمن و شقاقل و قاقله
و اشنه و زعفران و سنبل و زنجبیل و پلپل از هر یک دو درم
مشک نیم دانگ بکوبند و بیزند و معجون کنند با عسل و در
خنبره کنند و شربتی یک درم بدهند تا بخورد نافع بود
حفظ [illegible] اما حفظ مردم کند را از دو علت [illegible] از
تری بود و دیگر از خشک دماغ و چنان بود که [illegible]
خشکی دارد و خوابش کم بود و تب دارد و اغلب [illegible]
که فواق دارد و سبات و آنرا که تری دارد و نشانش
آن بود که رنگ رویش سپید بود و بازکران بود و قراقر
در رودگان او پدید آید چون بدین گونه بود سعد پرورده
و زنجبیل پرورده و علک رومی و فلفل بکوبند و با شکر
سپید و نان بدو رو بدهد تا بخورد و اگر ازین زیاده بود قی
باید کردن و طلی از تری کم کردن و بطلا کردن و روغن
قسط و قی کردن خداوندان تری و سودا را این معجون
بده تا نیکو گرداند بگیرند سعد و هلیله کابلی و علک و پلپل
و زنجبیل و آمله و مغز جوز بوا و برمان از هر یک دو درم بده
تا بخورد و اگر دانی که از بلغم است و تری دارد بر دماغ
روغن قسط بر سرش طلا کن و تا این دارو خوردن و اگر
از خشکی بود روغن بنفشه با روغن نیلوفر هر شب در بینی چکانند
نافع بود علامت [illegible] اگر لون آن سرخ بود

وکرم و با ضربان و با سوزش باشد فصد وحجامت و استفراغ
بمطبوخ هلیله یا بماء الفواکه و طلی کردن از اول صندل
سرخ و سپید و فوفل با آب عنب الثعلب و در میانه
ناف مامیثا و حضض و زعفران اندر گشنیز و با آخر بو با
آب گشته علامت آماس که گرم نباشد و بر همه اندام
باشد علاج که سود دارد و بگیرند شب یمانی اندر سرکه حل
کنند و از سرکه با آب نیامیزند و پاره پنبه بدان تر
و برنهند و هر عدبر و بر روغن و نمک بمالند و پنبه با آب خاکستر
چوب رز یا بلوط تر کنند و برنهند سود دارد باب
بیست و ششم اندر مقالات بثهای گوناگون چنین گوید
محمد بن زکریا الرازی که از بسیار گونه مرد را بثت آید از این
بثها اول در آب مجس پیدا شود تا آنگاه که مرد از وی
رنجور شود بعد از آن هم از مجس و هم از آب پدید آید و
فعلش آشکارا شود و ناخوشی لازم شود از آن چند نشان
یکی از بیدار بودن و ناخفتن و از رنجگی و خشم و از
اندوه و از اندیشه و آفتاب و از ماهتاب فرو شدن و
و از سرما باد سرد و از آب سرد و از آماس و از
درد چشم و از زخم رسیدن و از ماندگی و از حمل و از
امتلا و از اسهال بسیار و از تخمه و از گرمابه و از
بسیار خوردن و از نزله و از بیضه و از دنبل و گرد از باد دان

پیدا این بثها چون ظاهر گردد باشش معلوم شود و در مداوا
هیچ تقصیر نباید کردن و الا اندر کار دشخواری بود علامت
بثت [illegible] اما کسی را که بثت از رنج نشان آن بود که بیشتر از
پشت آید و همه تن درد کند علاجش آنست که بگرمابه
معتدل بنشینند و آب بر خویشتن همی ریزند و جمله اندا
مهای خود را بمالند بمغز جوز و چون از حمام بیرون آیند
و قطره روغن بنفشه و ما ورد و قطره سرکه بهم بر سنند و
طلا کنند و جلاب سکنجبین سرد کرده بدهند تا بخورد
و خروس بچه بریان کرده بدهند و ماهی تازه و اگر از علت
قدری بماند هم بحمام علاج باید کرد بدان گونه علامت
و چون کسی را از اندوه و بیداری بثت آید علاجش هم
بگرمابه معتدل بود و چون از گرمابه بیرون آید زمانی بخسبد
و چون برخیزد خویشتن را با آب سرد بشوید و روغن
بنفشه بر جلاب بنهد و بخورد و بطعام مرغ فربه خورد
اما بریان کرده خورد و ماهی سرد که بخته علامت [illegible]
اما چون از خشم بد کسی را بثت [illegible] او را در آب نشانند
و با آب خوش همه تن را بشوید و آب [illegible] بر روی
ریزند و دانه حرمل [illegible] و از صندل و کافور و ما ورد
بر صدر و بر سر روی طلا کنند و با آب انار خوش [illegible] سپید
بر نهند و بدهند تا بخورد و سرکه و شکر و قند را روغن بنفشه

در افکن و بده تا بخورد علامت تب خمار و نبیذ اگر کسی را
از خمار یا از افراط نبیذ تب ظاهر گردد او را شراب
رمان و یا شراب ریواس باید دادن و گلاب و سرکه
و کافور و صندل بر صدر و سینه طلی کنند و روغن بنفشه
و سرکه و گلاب با آب کرفس بهم زنند و بر سر طلا
کنند چون نیکو شود بحمام رود و چون تب ساکن شود
رگ قیفال زنند و مسهل خورد بهم نیک بود علامت
تب آفتاب چون کسی را از قوت آفتاب تب آمده
علاجش آن بود که آب گل و روغن گل و سرکه بر زنند
و سرد کرده اند با برف یا بجلید بر سر کنند و همه تن را
طلا کنند بروغن بنفشه گرم کرده چون نیک شود بحمام رود
و سه روز گلشکر بدهند و غذا سکنگبین خورد علامت
تب ماهتاب فرو شدن چون کسی را که از ماه فرو شدن
تب آیدش و مانند نزله و سرطان بود علاجش آن
بود که بحمام رود و سه روز گلشکر بدهند و غذا با آب
سکنگبین خورد و چون از حمام بیرون آید مرغی گرم کرده
بخورد و مزوره ماش غذا کند و الا مرغ خورد سپید
یا پخته نافع بود علامت تب گرمی خورده اما کسی را
که از بسیاری گرمی خورده تب بگیرد کشکاب و سکنگبین
برنج و سرد کرده و بده تا بخورد و اگر چنانکه طبعش قابض بود
مسهل باید کرد با آلو و سپستان و کشمش و بنفشه پخته

ترانگبین و خیار شنبر و تمر هندی و روغن بادام بر نهاده باید
و آلو سیاه مزوره باید داد و کدو اندر و پخته و انار و سیب
بدهند تا بخورد نافع بود علامت تب بسیار خوردن
چون کسی را از بسیاری خوردن تب آید و او را اول این پخته
بدهند تا بخورد بگیرند هلیله زرد ده دانه و مویز منقی و کشمش
ده درم به پزند تا بمقدار یک من باز آید و بیست درم
شیرخشت بر نهند و بدهند تا بخورد و الا ترانگبین چون
شکم اسهال کند بعد از کشکاب دهند با سکنگبین و
روغن بادام بر نهاده و مزوره دهند یا آب سماق
و انار از دانه کرده چون ساکن شود بحمام فرستند
و طلا کنند چنانکه گفتیم و اگر اندر معده گرانی ماند قی باید کرد
و اگر تب ساکن گردد و در روی نماند او را رگ نباید
زدن علاج تب گرسنگی و اگر چنانکه کسی را از گرسنگی
تا تشنگی تب آمده باشد علاجش آن بود که کشکاب دهی
گرم کرده گلشکر بر وی نهاده و بنفشه شکر بدهی
تا بادام بدهان دارد بجای طعام گفت چون دهد و شکر
سپید بر نهاده با آب سرد آمیخته و چون تب آید طلا کنند
از صندل سپید و چون تب برود در آب نشینند
و تن خود بشویند و غذا از عدس و سرکه مزوره کنند شکر
سرخ شیرین کرده علاج [illegible] تب دق را باید علاجه

گفته اند حکما اندر هر کتاب ما نیز قدری یاد کنیم علامت
تب دق آن بود که کسی را همواره تبی آید نه گرم و نه سرد
و تن لاغر گرداند و موی بریزاند و گونه گاهی سرخ و گاهی
زرد شود و دست و پایش و اندامش نرم شود و صورتش
دیگرگونه شود و گوشتش بزرگ شود و سر بینی باریک نماید
و گردن همچنان و چشمها اندر مغاک افتد و سر موها دوتا
گردد و تن ضعیف علاجش آن بود که طبعش همواره
خشک داری از جو نیم برشت ماء الشعیر کنی و جلاب
و سکنگبین بر نهی و بدهی تا بخورد و هر وقت شیر آب دهی
بخورد و غذایش از آب انار و سیب ترش خورش
کرده دهی علاج تب غب غب آنرا خوانند که
یکروز آید و یکروز نیاید چون داروی اسهال دهی و چنین
مداوا تقصیر کنی باز تب چهارم گردد و نشان تب
غب آن بود که قی آرد و تشنگی بسیار کند و چشم زرد
شود و دهان خشک بود و سر درد کند و مادام غمگین بود
علاج وی آن بود که جلاب ماء الفواکه دهند و التمر
هندی و ترانگبین و فلوس بر نهاده و بعد از آن فوالیج
خورد با آب حصرم یا از انار یا از سیب ترش علاج
دیگر آن بود که روز نوبت روزه بگیرد و نفی از طعام و
شراب باز ایستد خاصه در آب سرد و آلو آغازند
و در شب قی تواند کرد صواب باشد و روز دیگر پس ازین

روز نوبت شود تا بخورد و شپیت گوشت گوسفند روز دیگر
که فردا نوبت خواهد بود بخورد آب و دهند با زیره تا بخورد
خاکی با روغن گاو روز نوبت هیچ چیز نخورد علاج تب
اما تب چهارم آن بود که دو روز نیاید و یکروز آید از آن روز
که آید تا بدان روز که بیاید چهار روز بود همی تب را جهودان خوانند
و بتازی حمی الربع خوانند و این تب تبی بخیل بود که دو
سال بدارد و بود که سالی بدارد و بود که شش ماه بدارد و هیم را
بر وی درمان باید کرد بداروهای مسهل و داروهای قی
و این تب آنروز که آمده باشد از بامداد باشد همانوقت
باشد چون وقت بگرداند امید بهی بود علامت
آن بود که سر بدرد آید و سخنهای هذیان بسیار گوید
گاه سرد و گاهی گرم چون برود همه تن درد کند و این تب از
غلبت سودا بود و طبع مجیب باید کرد مطبوخ افتیمون
و ترشیها زیان کند و گل انگبین با علک رومی باید
و جلاب و گوشت آب فربه و شکر بر نهاده و مویز طایفی
با علک و افتیمون چنان کنی که مویز را استخوان گرفته باشی
و اگر چنانکه ازین به نشود بعد از آن بگیرند برنگ و قرفه
و زنجبیل و علک رومی و افتیمون و بسفایج با انگبین بسیار مرد
همه را ست آراسته بدهند تا بخورد و بحمام رفتن و آب گرم

برصد رو سینه رحیش و روغن بادام و گلاب و
سرکه بر سر طلا کردن بعد ازان که از حمام بیرون آید
علامت تب بلغم آن بود که سخت گرم نشود و بود که
بلرزاند و بود که پشت درد کند و سرد بود که دست و
پای درد کند آن تشنه از گرم و سرد بود و لرزیدن و
تشنگی کم بود و دم زدن سخت نبود و مجس نرم بود و آن
تب مختلط بود و تن را سپید گرداند و بولش روشن بود
و وقتی ممکن بود که سرخ بود و گاه برنگ روغن بود
و آن نیم روز که آید و نیم روز بیاید و سر غرغره بسیار کنند
علاجش آن بود که بگیرند ده درم بربنگ کابلی و دو درم
تربد و درمی زنجبیل جمله را بکوبند و با عسل بیامیزند
و هر روز دو درم بده تا بخورد و این تبی بود که ماهی بدارد
و بود که زیادت بدارد و بعد ازین گل انگبین خورد
با علک و انیسون و طعامی که خورد با عسل و سرکه خورد
و چون علتش ساکن شود یا از وقت بگرداند مرغ بریان
کرده نیکو باشد نیز و آب سرد نباید دادن
که معده را ریش کند و بلغم بیفزاید علامت سرما و لرزه
علاج آن بود که مدت یک هفته سکنجبین عسلی دهند و کنک
آب که دران تخم بادیان و نخود پخته باشد
با ماء عسل که در روز دوا باشد و اندر یکشنبه یک هفته بیفزاید

خاصه در آغاز تب و قی سکنجبین عسلی و آب گرم
فرمایند از بس قی گل شکر دهند با مصطکی و انیسون و طبع را
نرم کنند علاج تب ... هر بامداد سکنجبین دهند سرد
کرده باشد آب قوره یا شراب ریواج و یا زرشک
اگر در روز نوبت که دران حال سرما و لرزه پدید آید
سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد که قی افتد و ماده صفرا
براندازد و اگر قی بفتد تقویت کردن حرارت غریزی
لختی حرکت کند و مائیت را بگدازد بدان سبب
لرزه ببرد و تب ساکن گردد و اگر تب بکشاید اندک
کشکاب دهند روزی دیگر که نوبت نبود آب انار
ترش و شیرین با تخم آن بکشاید اگر قند و شکر بر او فکنند
تا همه حرارت را ساکن گرداند و مزوره از آب غوره
و خرما هندی و یا کشک شیره بادام نافع بود علاج
گرم و سرد اگر کسی را تب سرد بود زمانی به نشود و
زمانی به شود هم از قوت بلغم بود و آنکس را هیچ سردی
نباید داد علاجش آن بود که بگیرند هلیله کابلی و مویز
طائفی و بسباسه برابر بجوشانی و صافی و با چندان
شکر سرخ باز بجوشانی و بدهی تا بیامیزد و چون از
لرزیدن برآید با آب تب قی باید کرد بعد ازان در آب
نشستن علامت صفرا مطلقا کسی را که از صفرا تب آید
پیوسته را خوانند

نشان آن بود که بیهوش گردد و هر ساعت رنگ
رویش برود و زرد شود و چون تب که بیداری که در بایست
از قوه گرمی و خشکی بود علاجش آنست که جلاب با تمر
هندی با گلاب و آب انار ترش و شکر و گلاب برنی
و بدهی تا بخورد و جایگاهش خالی دارد و گلاب و سرکه
بهم بزند و صندل را بسائی و در صدر و سینه طلا
کنند و از آب انار مزوره کرده و مغز بادام
کوفته در او کرده و کشنیز تر و برگ چغندر و اگر وقت
گرم بود کدو در او آورند و قدری عدس و چون تب
ساکن شود بالش را بشورد و خیار تر و اگر خیار تر نبود با آب
گرم و برگ خطمی و بنفشه و اگر بالش نبود مزوره بالش
دهند و سفید آلو و خیار تر بقل و اگر از اینها فایده ندارد
طبعش مجیب کنند تسنجد و آلو و خیار و شیر و تمر
و ترانگبین و خوردنش نباید گرفتن و دارو که اسهال کند
نباید داون علامت خلط خام و تب خلط و خام آن
بود که گاه بشب آید و گاه بروز و نوبت نیز آید علاجش آنست
که دست و پای و همه تن بروغن و آب گرم بمالی و جلاب
سکنگبین بر ماء الشعیر بهی و بدهی تا بنشاند و اگر طبعش
سخت بود مجیب باید کردن و تخم کرفس بجوشانی و آب او

صافی کنی با سکنگبین و بده تا بخورد شفا یابد علامت تب آبله
آن بود که چشمش سرخ باشد و همه تن گرم و سرش درد کند
و تنش بخارش آید و ترس عظیم در دلش افتد و زمان بزمان بیهوش
گردد و اگر تب باد در سر بود حجامت باید کرد و قرص کافوری
با آب انار و تا آنکه بدن طبعش تر گردد با آب آلو و سنجد
و جلاب بر نهادن و تا آنکه آبله بکوارد و الا ساکن شود و چون
اثر پدید آورد و عدس را بسرکه بپزد و روغن بادام بر نهند
و بدهد تا بخورد و اگر خواهی که زود بیرون آید مویز و عدس
آب به پزد صافی کنی و آن آب بده تا بخورد تا زود بیرون
آید و چیزها خشک باید چار و برگ بید گرد بالین وی نهادن
و بستر پر از گل خشک کنند و اگر خنده لاغر شود قدری بر سر
قدری برنج بستر وی بنهند و اگر بر تنش از گاورس بر کن
و بوی خوش نزدیک وی بنه و در ساعت آب کشنیز
و آب انار و دیان برچشمش همی چکان که اگر آبله در چشم
افتد کور نشود و چون آبله پخته شود و کرک برو باو رود
کافوری برنهند و اگر بزرگ بود طاقت دارد حجامت
بزن و هر وقت از حب گز دو دکن تا دو هفته بزرگ
تمام بگذرد و روغن بنفشه تنگ وی مهر و طلا مکن که کور روی گردد
الا بمهر و گل سرخ و صندل و پوست به و سبیستان او

همی شود و اگر زمستان بود خرما و شیر و پنیر خورشهای لطیف و
اگر تابستان بود آب انار و دوغ مشکی و آنانکه امید دارد
که سپیدتر آب بود و سرش سفیدتر آب بود و بیشترش
سفید و آنچه کبود و همین باز شده باشد و آنچه خورد تا شد
چون خار زیش سیاه بود و بد بود علامت تب نزله
وزکام آنست کسی را که تب آید از نزله و زکام علاجش آن بود
که طبع نرم کنند با آب ملیله و ترانگبین و فلوس و رگ
زنند و حجامت کنند و از ترشیها و حلواها پرهیز
کنند و از نیروست ندارد و پوسته کشکاب خورد
و جلاب و مغز بادام خورد و چون تب ساکن شود
پای خود بشوید و رگ قیفال زنند و بحمام رود که مستعمل
باشد بنشیند و آب گرم خورد تا شفا یابد والله اعلم

باب بیست و هشتم اندر مقالات شرابهای نافع

شود دارد دردهای اندام و سرفه را و دم زدن را
و ملا دما را و درد معده را و قوت صفرا را و سودا را
ساکن کرده اند و درد نهانی را انکبین دبیج سوسن و اصل
بادیان و اصل سوسن و حنک و بیست
ده درم تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و زیره
کرمانی از هر یکی چهار درم شیطرج سه درم حلبه

و خشکی خاک را داد و سردی و تری آب را داد گرمی
و خشکی زردی گشت و رنگ سردی و خشکی سیاهی است
و رنگ سردی و تری سپیدی است و روشنی دارد فروردین ماه
و اردیبهشت ماه و خرداد ماه پادشاهی و قوه در عالم خون را بود
والله اعلم چنانکه رنگ و لون خوشست عالم رنگها
پدید آید گل بشکفد و ارغوان و خیری و شقایق و درختان
شکفته بیرون آرند پس بدان سه ماه پادشاهی
در تن مردم خون را بود و فصد باید کردن و شرابها باید خوردن
چنانکه خون را تسکین دهد بعد از آن تیر ماه آید و مرداد و
شهریور ماه پادشاهی تن مردم بدان سه ماه صفرا را بود
و چیزهای سرد و تر باید خوردن و خورشها و غذاها هم چنین
و همچنان قوه صفرا بر مردم اشک را بدان که سه ماه
رنگ زردی دشت و کوه بنماید میوها زرد شود و گیاهها
زرد شود برنج و گندم و آنچه بدین ماند همه بلون صفرا
شود بعد از آن پادشاهان این سه ماه دیگر را باشد سودا را
مهر ماه و آبان ماه و آذر ماه و لون سودا سیاهی است و بدانک
سه ماه پادشاهی بتن مردم سودا را باشد و همچنانکه چیزکی که
بتن مردم بنماید دشت و کوه نیز بنماید انگورها سیاه شود و
صحراها هم تیرگی بنماید و بعد از آن سه ماه دیگر پادشاهی بتن مردم

رطوبت را بود و لون وی سفیدی بود و روشنی
و برسم از عبادت بر تن آدمی نماید و دشت و کوه
نیز نماید و برف نیز آید و آنها ضلید شود و نرم آید
و برف نرم آید و زمهریر و آنچه بدین ماند والله
اعلم صفت دردهای که از خون خیزد اما چون خون
چیره گردد آبله و سرخجه و برسام و سکته و درد گلو
و کلف سرخ و تب مطبقه و خون آمدن از بینی و از شکم
و آماس بن دندانها و درد کام و خواب بسیار
و حمره و درد چشم و سرخی و ریشهای زشت و
دنبل و سرگشتن و درد پهلو و درد سر و درد نیم سر
و ریشهای جگر و بناگوش و ناگواریدن معده
و آماسها و سرفه و خناق صفت خون که ساکن شود
چون خون غلبه بود طبیعت را نرم باید کرد بماء الفواکه و اگر نه
تن را طلا باید به آرد عدس و خایه مرغ و سرکه و قدری
آهک و زرنیخ بهم بزنند و همه تن طلا کنند تا مسام تن
و موئیها را گشاده کند جلاب و سکنگبین خورد و صبر
با قدری مصطکی و قدری زعفران و آب انار ترش
و شیرین با آب کاسنی بر نهاده و آب رازیانه
بر شکر نهاده و تخم دندان سایی با جلاب و شراب

خون

لیمو و شراب غوره توت و شراب سماق و شراب کدو
و بر آب کاسنی نهاده با جلاب صفت بیماریها که از
صفرا بود اما چون صفرا چیرگی کند درد سر از وی تولد کند
چنانکه دست نهی پنداری که آتش بیرون می آید و چشم
خارش کند و خارش همه اندام افتد و شبش و رشک
بدست و پای افتد و در تن شکستگی پدید آید و دهان
اشکاف بسیار گردد و گره و ناخن شکافتن و برسام
و بهق و درد و تب غب و یرقان و تلخی از گلو بر آمدن
و ریش خشک و باد و قولنج و درد ناف و سوختن قضیب
بوقت آب تاختن و عطش بسیار این همه دلیل صفرا
بود علاج کردن صفرا آنست که طبیعت نرم باید کرد
با آب هلیله پخته و عناب و آلو سیاه و مویز منقا
و سفستان و آب ترانگبین و تمر هندی و خیار شنبر
بروی نهاده و با روغن بادام یا آب شاهتره و جلاب
بر نهادن الا هلیله زرد و سنا مکی و شاهتره از هر یکی
ده درم ترانگبین مقدار حاجت بروی کرده باید که
بخورد و شرابها مفید بکار باید داشتن چون جلاب
و سکنگبین و شراب ریواج و توت و شراب نعناع
و شراب سوماق و شراب زرشک و گلشکر اصفهانی

صفرا

و بغدادی و خورشها که حصرم برا و نار روان بر او و سیب ترش را
و آلو را در وی بهره بود و آنچه بدین ماند فصل بیماری سودا
اما علاج سودا هر که یابد اول منش ناخوش کرده و مزه دهان
ترش کرده و آنگه چون دو اثرش نگر کاهش تن و وسوسه
و خشکی دماغ و ماخولیا و مانیا و قطرب و سرسام و
چهارم و غم و اندوه و سرگشتگی و دیوانگی گوناگون پدید
آید و آنچه بدین ماند علاج بیماری سودا اما چون سودا
چیره گیرد با قلی و نخود نیک پخته کند و روغن بادام بر
نهاده و شراب افتیمون و قرص گوگنار و مفرح القلب
و خورشها گشکاب شکر و روغن بادام بر نهاده
و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو و به بینی باز افکند و
ناف و شقیقه و زنار بدان چرب کند و عصافیر و روغن
بادام و پسته اندر کرده و زعفران و خشخاش و مغز بادام
برشته و هم گوشت فربه و توابل بسیار کرده و قرفه و
دارچینی و زعفران و سنبل و کشنیز خشک و نانخواه و فلفل
سپید و بوی خوش سوختن مادام پیش وی از بوی به
و سیب و عود و صندل و عنبر و آنچه بدین ماند و
اگر شراب خواره بود شراب با آب گرم یکی خوردن
و ملحه مطیب که مادام همی نوید و از میوه‌های لطیفی

سودا

بیمار شود آب به بیند و مجس به بیند و بنگرد تا هر دو یکی
موافق هستند تا معالجه سبک برآید اگر مجس دیگر نماید
و آب دیگر بداند که بیماری مبتلی است علاجش بروزگار
بروزگار برآید باید که آب بیمار ماننده بیمار بود و اگر
بیمار سبک بود آب سبک باید و اگر بیمار گران بود
آب ماننده گران باید که باشد پس چون همچنین هم رنگ
با آب و مجس و بیمار و بفصل روزگار برآید نیک و بد بدانی
تا داروی که کنی بفایده باشد و نافع باشد فصل
در صفت علتها که آب و مجس نتوان دانستن و این هر یک
نوعی از بیماریست و علاج آن وقت توان کرد که از
خداوند علت بپرسی که آب و مجس پیدا نبود و آن
علتها است ذات الجنب و داء الثعلب و داء الفیل
و کلفها و کژ و سبوسه موی و قمقام و قمل و شیرینه
و زکام و نمله و غاو و رعاف و غم و اندوه و نفخ و
لب شکافتن و درد چشم و درد گوش
و درد دندان و جراحتها که بدین ماند و هر چه
پیدا شود و خناق و اورام و سعال و فواق و خفقان
و بیرون و خوک و سرفه و شبا و ر و ابرص و درد سر
و درد معده و بواسیر و خارش اندام و زهر خورده

بیشینه

و مسهل خورده و خون از گلو برآمدن و چیزی گزیده
و نقرس و عشق و دو ربه با این همه آنست که از
خداوند علت بباید پرسید تا مداوای آن معلوم شود

باب پنجم در مقالت سکته از هر نوعی والعیاذ بالله

اما سکته را نظر باید کردن و پدید کردن که سکته از دو چیز
بود یا از صفرا و یا از سودا و یا از خون اگر رویش سبز بود
از سودا بود و اگر رویش سرخ بود یا سیاه از خون بود
و اگر رویش زرد و سپیدتر بود از صفرا بود اما اگر
صفرا بود رگ صافن باید زدن و حجامت کردن بر پایها
و طلا کردن از گل خشک و سرکه و اگر از خون بود از هر دو
بازو رگ قیفال باید زدن و اگر سودا باشد کندنه
و خربق بیکجا نرم بکوبند و با کاغذ در پیچند و دمند
و مشک و برگ بنفشه و گرد بالین وی بنهی با بسداب
بکجای و اگر رویش بر جای خویش بود و سپیدان
بکوبی و اندر سرکه آغاز زی و لختی خرمستان بر سرش
آکانی و اگر دندان وی برداری و شراب سیب
با روغن بادام بگلویش فرو کنی تا بهوش آید
و حرکتهای عروق را طلب کن اگر هیچ مایه حرکات
دارد مرده نبود و رگ و صد تن را بعرق کن و آن درد را

بر شکم بگردان و رویش بزیر کن اگر کتفش باز شود
در سوی پشت آید و ناخنش سیاه شود مرده بود و اگر به
بخلاف این بود زنده باشد و اگر در آن وقت که سکته
افتاد و غره غره اندر گلو افتاده باشد و کف بر آورده هم
مرده باشد و اگر بجز این بود علاج پذیرد لکن بیم کند
نیم تن شل شود علاج دیگر آن بود که یک کفچه آهنین
گرم کنی و بر افراز سر موی او بداری چنانکه موی او بسوزد
تا بهوش باز آید آنگه انگبین آب بدهانش فرو کنی
و یک تا پر مرغ بیاره طلا کرده بگلویش فرو کنی تا قی
آرد چون آنگه بشود شکمش نرم کنی بمسهل و اگر طبیعتش قابض
بود و نرم نشود حقنه کنی بدین دارو که داروهای حقنه
بگیرند تخم حنظل و الخر و قنطریون و مویز بی استخوان
هر یکی برابر النگاه به بیز او را بمقدار رطلی آب تا نیمه
درم حاصل شود آنگه پاره پلوره بر فکن و پاره انگبین
و حقنه کن و بود که خداوند علت خون و رطوبت
بهم آمیخته بود سخت رگ اکحل زنند و رگ پای زنند
و رگ بینی و سکته کم آن بود که غرغره کشد و مرگ وی
بدشواری شد باید دانستن که علاج آن بود که خردل
کوفته با انگبین معجون کنند و بر سرش در بندند و پاره

لوغاذیا و پاره معجون زوفی بدهانش همیکنی و غذا اش
چیزهای لطیف چون آب سیب باید داد علاج اثبات
سهر بیماری دیگر بود نزدیک سکته اسبات سهر
خوانند علامت آن بود که بیمار هیچ نجنبد علاج آن بود که
برنج بروغن بجوشانی و آن روغن با گلاب و سرکه برنهی
و بر سر خداوند علت همی نهی چند بار و شراب بنفشه
و شراب نیلوفر و کشکاب و جلاب بدهی تا بخورد
علاج اثبات الاراقی و این هم گونه دیگر بود و این را
اسبات الاراقی خوانند علامت آن بود که همیشه و هر وقت
که در آید هر دو ل و هذیان گوید علامت وی آنست که بودینه
بسرکه بجوشانی و همه تن طلا کنی و هر روز پیش سرکه و
انگبین میدهی تا بخورد و پایها با آب گرم می شویند
تا صحت یابد والسلام علاج بیماریهای شخوص
علامت شخوص آن بود که ناگاه فراز آید و مرد همچنان
بماند تا بمیرد و اگر بهتر گردد بود که دیوانگی پدید آید و نگاه
باید داشت که بسیار بود که خداوند این علت خویشتن را
بکشد علاج وی آن بود که سرکه و روغن گل گرم کرده
بر سر او طلا کنند و چون تقفا باز آید اول جلاب
و کشکاب و روغن کدو بدهی تا بخورد و رگ صافن بزنند

و غذاها دهند که دل را قوت دهد علاج شخوص دیگر
شخوص دیگر آن بود که پنداری که مرده است و چشمها از
پهنا باز شده باشد و هر چند چشمش بر هم نهی و فشاری که باز
نشود و یک پاره باز شود و نه جنبد و نه سخن گوید همچنین که شخص
مرده افتاده باشد علاج این آن بود که فرفیون نرم بسائی
و با روغن یاسمین بهم بیامیزی و بر سرش نهی و اگر نه شحم
حنظل بسرکه بجوشانی و کفچه آهنین گرم کنی و این اخلاط را
بران کفچه کنی و زیر بینی وی بداری چنانکه بخار روی بدماغ
وی رسد و با پنج بستند که با آب بجوشانی و از آن آب
بر سر وی همی ریزی علاج آن بود که از صفرا و خون
بود و یا از بلغم شود تدبیر آنست که اگر خون بیش آید غرغره طلا
کنند و آب غرغره جوزند و خون ساکن شود و رگ اکحل
زنند و طبع را با آب میوها و خرمای هندی نرم کنند
و دوغ ترش و آب انار دهند و جوش و قرص کافور دهد و اگر
و اگر مدت آن دراز گردد علاج وی آن بود که دو درم هلیله
زرد و دو درم ایارج فیقرا و تربد و غاریقون و نمک
هندی و افتیمون و تخم حنظل ترکیب کرده بدهند
نافع بود و در حمام رفتن و آب گرم ریختن سخت سود
دارد والله اعلم علاج سبات سبات آن بود که مردم افتاده
فتاده

چون مرد و نه سخن گویند و نه چیزی خورند علاج آن بود که
مرد را موی از سر باز کنند و خرمتان و سپندان
بکوبند با سداب و سرکه بهم بیامیزند و بر سرش
طلا کنند و زعفران و جاوشیر بر بینی اندازند باب
دهم و در مقالت بحرانها از نیک و بد اما بحران علامت
بهتری و بتری بود که اندر بحران بود اول درست شود
و بیمار بود که اندر آن بحران نخستین بمیرد و بسیار بود که بحران
اول ضعیف تر بود و اشتقاق بحران بدو معنی بود یکی
از نشستن دریا گرفته و اندر سوختن چنان باید که منجم
تصرف کند آن روز که بیمار بیشتر نخسبد مولودی بخواهد
داند و طبایع مرد نظر کند و از آنجا احکام بهی و تبهی
بیمار بداند و سعادت و شقاوت و نکبات هم آنجا
معلوم شود و اگر مولود مرد نبود اندر تقویم نگه کند که آن
روز که مرد به بستر بخفت چه روز بود اگر ماه با سعد اندر
تثلیث و تسدیس بود مرد را بدان بیماری بس مدت
نبود که راحت یابد و اگر اندر و سعد پیوسته بود اندر تثلیث
و تسدیس مرد را بیماری سبک بجهد و اگر تدبیر یکی سعد
و یکی نحس بود بنگر تا صاحب تربیع قوی تر است تا تسدیس
اگر تربیع قوی تر است و بالای تر مرد را بیماری دراز کشد

یج درم پرسیاوشان پنج درم سنجد و انجیر [و کشمش]
ز هر یکی بیست درم این همه را به رطل آب [تربد]
تا یک رطل باز آید و صافی کنند و بعد از آن یک درم
روغن بید انجیر بدست بیاید بیست درم [عنق] رو
دام بر نهند شراب [illegible] سودا و داروها را و
سعال را و دم زدن که دشخوار بود و درد شقیقه را
نافع بود بگیرند زوفا و اصل سوس طائفی خراسان
از هر یکی پانزده درم سنجد گرگانی ده درم جو
کوبیده پوست کنده و بنفشه خشک و تخم خشخاش
از هر یکی پنج درم سپستان الملح و کشمش از هر یکی پنج درم
این داروها را در آب آغازند شب و به روز دیگر
بجوشانند تا بمقدار سه رطل آب تا به یکی باز آید
بعد از آن این پخته را سه روز بدهند هر روز
پانزده درم تر انگبین و پنج درم بنفشه بدهند
تا بخورد نافع بود شراب [illegible] سودا و تقویت دل را
و بهتا گرم را راحت دهد و خواب را مفید بود
بگیرند شکر سفید و الاطرزد با او بجوشانند و من
آب تا قوی شود با آتش نرم و کف بر دارد و [سنجاه درم]

ماورد بروی نه جوشی دیگر برآورد واندر صراحی کن
وشربتی سه درم بده تا بخورد شراب الف[illegible]
سودا را و صفرا را وقوت دل را وتبهای گرم را
وبادهای مخالف را وقوت معده را بگیرد عسل سپید
یکمن وباده من آب بجوشانند تا قوی شود بآتش
نرم وکف بردارد وچون تمام شود قدری سیر که در وی
ریزند وجوشی دیگر بدهند تا بخورد نافع باشد شراب
سکنگبین سودا را وخفقان را وابتدا ء آب را وتوی [illegible]
دل را و صفرا را ساکن کند وتبها را که در استخوان
بود قوه معده را بگیرند اصل کرفس بیخ کاسنی وبیخ
بادیان را وبیخ سوسن از هر یک جزوی خشک کن واندر
سرکه کهن یکشب ویکروز بنهند وبعد از ان برگیرند
وبجوشانند تا یکی باز آید بعد از ان یکمن شکر
برنهند و سرکه بقدر حاجت بر افکنند وبجوشانند
تا قوی شود ومقدار بیست درم گلاب ورد بروی ریزند
وشربتی بیست وپنج درم بدهند تا بخورد شراب [illegible]
سودا را و صفرا را و سودا را وتبهای مختلف را
وعلتهای فاسد را ودم زدن وخفقان را واستسقا را

درست بود وطبعش محکم بود و چون شکم نرم بود معلوم شود
که علتها بیشتر پدید آید اگر کسی سخن بسیار گوید گرم مزاج بود
هر که سخن چون زبان گیرد وطبع خشک دارد و چون
مردگران بود وکاهل بود وبقوه بود ونیز هر کرا موی
درشت بود مردانه بود و هر کرا بر حلق موی بسیار
بود احمق بود و هر که را موی اندک بود شراب همواره بود
وخون بسیار مساعد بود صفت اختلاج کسی را که
اختلاج
اختلاج بر پای بود و بر ساق از فالج بیم بود و هر کرا
نیز کابوس بسیار بود از صرع بیم بود و هر که بی بهانه بسیار
غمگین بود از مالیخولیا بیم بود و هر کرا از کام و نزله بسیار بود
از دمه وسل بیم بود و هر کرا دماوه بسیار بود از استسقا
بیم بود فصل دیگر هر کرا همواره دهان تلخ وخشک بود
از قولنج بود خاصه کسی که طعام اندر نیابد و هر که را بول کند
بود از تب بیم بود و هر کرا بهق بسیار بود از برص بیم بود
و هر کرا سر انگشتان بسیار رشحا فد از جذام بیم بود به طبیعت
چنان باید که این علتها بتن مردم ببیند و مداوا کند
چون روزگار بر آید علاجش بدشواری بر آید ذکر چیزهای که
بباید کمتر بخورند اما خایه مرغ و ماهی تازه که بسیار
خورند از پیسی و فالج بیم بود و هر کرا رگ زند و چیزی شور خورند

از بهق و شبکوری بیم بود و هر که بی طعام خوردن آب خورد
استسقا پدید آید و هر که ماهی خشک و شیر و پیاز با هم خورد
از کلف بیم بود و هر که سیر خورد از طعام و بکام رود
از قولنج بیم بود و از پهلو جماع کند از نقرس بیم بود و هر که
می و شیر خورد از نقرس و پیسی بیم بود و هر که شیر
و خایهٔ مرغ خورد از زهاو سل بیم بود و هر که جماع و از پس
بول کند از سنگ زهار و مثانه و بیرا بیم بود و هر که خواب
بیند و از پس با زن گوید فرزند زند دیوانه و سست اندام
بود والله اعلم باب سیزدهم اندر مقالت پرهیز کردن بیماران
و اما علامتها که از بیماران تن و دستان رگ از آنجمله بیمار
شوند یکی آنکه نزدیک بیماران شوند که ازان بیمار گردند
همی آید ناخوش یا زخمی و جراحتی منکر بینی پس چون آن
کنند ناخوش بدل تو رسد ازان بیمار دور شوند پس چنانکه
تا بدانست که نزدیک بیمار بسیار نشیند و چون بسیار
بنشینی چنان باید نشستن که باد کشند و بوی او سوی تو نیاورد
و جای که بیمار طاعون باشد و نزله و آبله جهد کن تا نروی
و اگر چاره نبود از وی پرهیز کند چنانکه این بیمار
حقنه [illegible] بخشند و طعام که بیمار خورده باشد نخورد که
مخاطره عظیم است و آن چند گونه نوع که از بیماران تن و دستان

و هر ازان بیماریها یکی جذام است و یکی ابرص و آبله و سرسام و برسام
و خارش و ریشها زشت فصل [illegible] مقالات جالینوس چنین گوید
جالینوس که از میراث پدران بمردم رسد که آنرا هیچ مداوا نبود
و سود ندارد و این علتها را از پدران جد و اجداد برده باشند
تا بفرزندان پدید آید و ازان علتها یکی موی سر بهنگام سفید شدن
و کری و گوائی و کنگی و دیوانگی و دق و نقب و ابرص و جذام
و این علتهاست که از جدان بفرزندان بمیراث شود فصل دیگر
اما اگر کسی از تو دارو خواهد تو آنکس را بگوی که هرگز دارو
خورده است یا نه اگر گوید که دارو خورده ام و لیکن کارگر
نیامده است پرهیز باید کردن از مداوا و اگر چاره نبود ناگزیر
بود او را داروی قوی باید دادن و بنگر که چه علت
تا البته طلب کن داروی مداوا کند و بقوت و اگر گوید که
هیچ دارو نخورده ام تو او را ابتدا چیزی سبکی
و سلیم چیزی بی ترکیب و اگر گوید که دارو خورده ام و لیکن مرا
کارگر نشد تو او را داروی ترکیب ده و بنگر تا چه قوت دارد
بتدبیر قوت [illegible] وی و تا معالجه آن درد را بیرون کنی
چنان باید که آن علت که در تن مردم بود برفق بیرون کنی که
بیکباره نشاید که مخاطره بود و آن علت از میان عروقها
بحکمت بیرون باید آورد چنانکه الهای از وی برنجانی و خلل ننماید.

چه مایه

پس برین عبارت که دکان بزاز که وی نشسته باشد
دازوو دیباج و پرنیان و اطلس و عمامه و آنچه بدین ماند پس شخص
بیاید و از وو دیباج و با معلم خواهد و در میان آن انبار که
برسم نهاده است چون دست بتدریج بجنباند انبار زمه
بر در آید و بیفتد پس چنان باید که دست بانبار باز نهد
و بتدریج بیرون میکشد تا انبار را خللی نرسد و اگر برفق
دست جنباند و آن قماش که او را باید گیرد و از میان
انبار که برسم نهاده بکشد چنانکه هیچ خللی نرسد و اگر
چنانچه دست را برفق بجنباند و بکشد یکبار آن همه انبار
برسم نهاده بیفتد و خلل پیدا شود پس طبیعت مردم را
برین قیاس معالجت توان کرد نگاه داشتن پس مداوا
کردن و ترتیب نیز هم بود باید که علتی خرج میکند و یکی را
نگاه میدارد تا بیمار بر جای باند و چون پدید آید بزودی
علاج کنی تا روزگار او را کهن نکند انگه تن ویران شود
والله اعلم

فصل در مقالت جنابت کردن خویش

همچنان باشد که شخصی آسیا آب کرده باشد و چون آب
بدین آسیاب همی آید و این آب خاشاک همی آرد
پس خداوند آسیاب از بهر تباه آسیاب او را
بندی محکم کند چنانکه آب صافی در آید و خاشاک بیرون

و بدیگ آورند و همی جوشانند تا یکی من باز آید و بعد از ان
چهار یکی شکر سرخ و چهار یکی شکر سفید اندر وی کنند و
باز بجوشانند تا قوی شود و بگذارند تا سرد شود و یک درم غاریقون
نرم بسایند و اندر وی کنند شربتی ده درم نافع بود مر
[illegible] سودا و صفرا و تب را و بی قوتی معده را و چنین
غالب شده را بگیرند خرنوب دو رطل و اندر دیگ کنند و
همی جوشانند تا یکی بماند بعد از ان بگیرند یک رطل شکر سفید اندر دیگ
افکنند و بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و ده درم افسنتین
و دو درم اسارون اندرین شراب در آورند و در خبره
شربتی ده درم بخورند نافع بود سودا و درد معده را
و آماس معده را و بول سوخته را و صفرا و سودا را و تب
غب را و قوت دل را و خون سیاه کن کند بگیرند نیلوفر
بر جای معتدل خشک کند بعد از ان با یک رطل بنفایج
و با دو من آب بجوشانند تا سه یکی بماند بدست بزنند
و صافی کنند و انگه نیم چندان که از شکر سپید بر نهی
و بر آتش نرم همی جوشانی تا قوی شود و بعد از ان مشک
و کافور را وزن از هر یکی نیم دانگ بسایند و در آنجا
کنند و در خبره کنند و شربتی پنج درم بدهند تا بخورد
نافع بود شراب بنفشه سودا و دست کهنه را و سرفه و درد گلو را

و ورمهای معده را و بنا و رمعده را و خفقان را و درد جگر را
و خناق را اگیرند بنفشه خشک نیم رطل و اندر سه من آب
بجوشانند تا مقدار یکمن آب باز آید و صافی کنند و چهار یکی
شکر سپید در آورند و سه چهار جوش دیگر بدهند شربتی
ده درم بخورند نافع باشد [illegible] سود دارد طبع بسته را
و صفرا را و سودا را اگیرند هلیله زرد بیست درم سنا مکی
و شاهتره و افتیمون ده درم اندر سه من آب بجوشانند
تا یکمن باز آید و صافی کنند و شکر سفید برنهند و باز بجوشانند
شربتی شش درم نافع بود شراب [illegible] سود دارد خواب رمیده را
و صرع و مالیخولیا را اگیرند کوکنار چهار یکی اندر یکمن آب
بجوشانند تا سیکی آب باز آید بپالایند و صافی کنند
و باز بجوشانند تا چون عصاره شود بعد از آن چهار یکی شکر
سفید برنهند و بجوشانند و اندر خنبره کنند شربتی ده
درم نافع بود شراب [illegible] سود دارد سرفه را اگیرند جو که
پوست کنده سی و پنج درم با یکمن آب بجوشانند تا چهار یکی
باز آید و بعد از آن سه روز بدهند تا بخورد شربتی دو درم
کتیرا و سپید کرفته بدهند با بیست درم جلاب و اگر آن
سپستان و بیست دانه سنجد بود بهتر بود [illegible] نیکو بود رعشه را
و لقوه را و فالج و شخوص را و هر دردی را که از بلغم بود بگیرند

لیخته باید کفتن بکوبند و بگلاب و سرکه بهم بیامیزند و ضماد کنند
و اگر نه برگ مورد و برگ گز تازه و گل ارمنی و زعفران همه بکوبند
و با سرکه کهن بهم بیامیزند و ضماد کنند و اگر پاره گلاب
زیادت کنند نیکو بود ضماد [illegible] سخت [illegible] نرم کند
پس اگر جای سخت زود هم ریش سرخ بود سخت فصد
کنند و اگر بر بالا بود از قیفال بگشایند و اگر از زیرین بود
باسلیق و بعد از آن این ضماد را بران موضع نهند
بگیرند قسط و کرز و مر و مقل و آن داروها را بکوبند و تخم
کتان چندان که همه داروها بکوبند و با آب اندر
آغازند و دو دانه حبه الخضر پسته بگیرند و بکوبند بدان
دانه کتان بهم برشند و بعد از آن داروها در میان کن
و دیگر باره بدست بزن نیکو بود تا همچو مرهم شود و بدان
آماس ضماد کن و الا بذر قطونا با آب گرم در آغازند
تا لعاب بر آورد و همچنان بدان ضماد کن ضماد فالج و قولنج
سود دارد خداوندان قولنج و فالج را اگیرند الخیر
و ملاقه را و حب البطان و موم زرد و روغن سوسن
و اگر نبود روغن زنبق و وشق هرد و روغن را با وشق
و پیه و موم یکجای بگدازد و آن داروها را ضماد در وی کن
ضماد حک سود دارد ورم را که از گرمی تولد کند ب

وچون دست بر نهی چون آتش بود بگیرند نوشش در هندی
و نوبل و صندل و گل سرخ و گل زرد و خطمی و گل ارمنی
از هر یک سه درم کافور نیم دانگ همه را بکوبند و
با آب برگ بید در آغارند و بدانجا ضماد کنند [illegible] که
ریش را سود دارد بگیرند خربق سپید و خربق سیاه
و کندش و میویزج از هر یکی برابر نمک هندی و افسنتین
از هر یک نیم درم جمله را بکوبند و بزهره گاو بهم برشند
و بر مقعد ضماد کنند و محکم در بندند ضماد دیگر که از باد بود
سود دارد مقعد را که از آن باد همی آید و باد جای
نشود و گرانی نماند بگیرند بنفشه خشک و سعتر پارسی
و برگ مورد و برگ سوسن و سپند و خطمی و [illegible]
پخته همه را بکوبند بهم بیامیزند و با سپیده خایه مرغ
و بر مقعد ضماد کنند و اگر پاره آرد جو و بذر قطونا زیادت
کنند بهتر بود ضماد شیرینه سود دارد شیرینه که
کهن بود و هم تر بود بگیرند مردارسنگ و زرد چوبه و شوره
سوخته کهن و مغز از هر یک برابر و بعد از آن پنج درم
سرکه کهن با وی بیامیزند و داروهای کوفته را در وی
کن و برت بزنند و چون برهم شود بر آن شیرینه ضماد
کنند نافع بود علاج گرگه از خون آید دلالت سودا کند زیرا که سیاه

از هر یکی پنج درم بسفایج و هلیله سیاه و دار بوس و
سورنجان از هر یکی چهار درم و افتیمون و انیسون از هر یکی
سه درم مویز منقی و سنای مکی و سپستان از هر یکی هفت درم
شاهتره چهار درم این جمله را بچهار رطل آب بپزند تا مقدار شصت
درم بماند و ده درم فلوس و ده درم تمرهندی و ده درم
ترانگبین بر افکنند و نیم درم مصطکی رومی و تربد سپید و
غاریقون و ملح هندی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم
بر وی نهند و بدهند تا بخورد بعد از سه روز که پرهیز کند شفا یابد والله اعلم

باب نوزدهم اندر مقالات [illegible] رنجهای پاره [illegible]

خداوند درد سر را و درد چشم را و درد دندان را و درد
کام را و بوی دهان را و دردهای شقیقه را و گرانی گوش را
و رطوبتهای فاسد را که اندر دماغ باشد بگیرند افتیمون
و تخم حنظل و مقل و سقمونیا و فلفل سپید و فلفل سیاه
و دارچینی و خرفستان و زراوند گرد و دو رافستین و اسطوخودوس
و تربد سپید از هر یکی نیم درم و دو چندین که همین آلت
صبر بکوب و بعصارهٔ افسنتین حل کن و شیر نیز دو درسنگ
و بده تا بخورد و اگر مرد قوی بود دو درم نیم و اگر ضعیف بود و پیر
از هر یکی سه مطبوخ و دو چندین داروی صبر
خداوند درد سر و بد دیدن و گرانی گوش و تری منکر را

که در دماغ بود و تکبر کردن و دردهای معده را و درد شقیقه
و ... ها جگر کبک باید و درد دندان را بنشاند بگیرند حب البان
عود بلسان و قرفه و سنبل و مصطکی و اسارون و زعفران
و سقمونیا و سلیخه از هر یکی دانگی و نیم بکوب و با آب
رازیانه ترحب کن و بده تا بخورد در نیمه شب [illegible]
سود دارد درد گوش را و درد شقیقه را و بد دیدن را
پاک کردن دماغ را و صدر را و سرفه و [illegible] را و دم زدن را
و قوت معده را و روشنائی چشم را این جمله سود دارد
بگیرند اسارون و دارچینی و مقل و علک رومی و تربد سفید و
تخم حنظل و فرانیون و تخم کاسنی و تخم شاهتره از هر یکی
سه [illegible] و نیم چند آنکه این آنها بود صبر سقوطری کوفته و بیخته
حبها کنند و در هنگام صبح بدهند تا بخورد هفت باره
[illegible] سود دارد صفرا را و خام باد را و دردهای بواسیر را
و درد اندام را بگیرند مازو و نار سفار و هلیله سیاه و بلیله
و آمله از هر یکی دانگی و نیم و بپزند و بنگر تا چند [illegible]
که هم بود کوزا ازرق را بیامیزند و کوزا ازرق را در کرفس
اغازند تا نرم شود بعد از آن این داروها در روی
کن و بسته و دم آهنین در وی بیامیز این شربت باشد
که در نیمه شب بخورد و نافع باشد فصل اندر [illegible]

عجین سود دارد هر دردی را که از بلغم بود و لقوه و فالج
صرع را و مالیخولیا را و سکته را و هم و بد نیم سر را و [illegible]
و درد دل را و [illegible] ناشنیدن را و خفقانهای کهنه را و بلغم را که
بر دماغ [illegible] و درد میان و درد زانو و این داروها را باید
یار [illegible]
انگیختن و اندر خبزه کنند که طلا اگینه و اندر میان حجم نهادن
تا مدت ششماه بعد از آن شربتی مرد قوی حال را چهار مثقال دهند
و مردم میانه حال را سه مثقال و زنان و کودکان را و مردم
ضعیف را [illegible] ترکیب [illegible] اگر ده هم مثقال دهد [illegible]
این بگیرد و تخم را از حنظل و بیاز موشی و غاریقون و اشق
و خربق سپید و سقمونیا انطاکی و مقل ازرق و صبر سقوطری
و افیتمون و کمازریوس از هر یکی دو مثقال و مدو جعده و سلیخه
و فرانیون و پلپل سفید و پلپل سیاه و دار پلپل و ساذج
هندی و زراوند طویل و عصاره افسنتین و جاوشیر و بسباسه
و سوغین و زعفران نو و دارچینی و خرستان و زنجبیل و سنبل
و حمامه و اسطوخودوس رومی و جنطیانا و تخم کرفس از هر یکی
درسنگ بکوبد و بپزد دو سه چندان که دارسپیداج
جرب دهی تا بخورد و فروجه نان چیش از شکر طبرزد کرده
بیامیزد و این دارو بدین نسخه چندانکه خواهی میان آن بیامیزد
و چند آنکه کهن تر بود بهتر بود والله اعلم [illegible]

[illegible] سطیخوان [illegible]

[illegible] ابن هزیرت [illegible]

[illegible] بلغم را و دردهای نهانی را و علتها [illegible]

مجوف و یارهٔ فیقرا از هر یکی دانگ و شحم حنظل سه دانگ و
عصارهٔ افسنتین و هلیلهٔ زرد و نیم درم سقمونیا انطاکی یک
سنبل و زعفران و سلیخه و حب البان از هر یکی نیم دانگ جمله
بکوبند و بیزند و حب کنند این شربت بود که بعد از
سه روز پرهیز باشد بخورند حب الزحیر کسی را که زحیر گرفته [illegible]
دستها و را اعصاب بسته بود بگیرند افیسون و قند از هر یکی [illegible]
نیم تخم بادیانه نیم درم بکوبند و بیزند و با آب
شراب بسرشند و حب کنند و هر وقت پنج دانه بده
تا بخورد نافع بود والله اعلم حب القوقیا سود دارد درد سر را
و درد گوش را و درد شقیقه را و روشنائی چشم را و این
عمل جالینوس است بگیرند صبر اسقوطری و عصارهٔ افسنتین از
علک رومی و سقمونیا و شحم حنظل از هر یکی دانگ و نیم
بکوبند و بیزند و حب کنند با آب کرفس و بده
تا بخورد و اگر کسی را طبع قوی تر بود هر چیزی نیم درم زیادت
کن مگر سقمونیا همان دانگ و نیم هم کفایت [illegible] حب
[illegible] سود دارد بادهای مفاصل را و دردهای نقرس را

و قوت دل را و معده را بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان
و انیسون و تخم شاهتره و تخم کاسنی از هر یک یک درم
بیخ سوسن و بیخ بادیان از یکی درم این جمله سه شب و سه
روز اندر سرکه آغار کنند و بعد از آن بجوشانند
تا قوی شود و سرکه بقدر حاجت کنند و صد و سی درم شکر
سپید وی درم گلاب شربتی بیست درم بده
تا بخورد نافع بود [illegible] سود دارد صفرا را و خون
تسکین کند و آتش جگر بنشاند و تبهای گرم را ساکن
کند و اسهال صفرا باز دارد بگیرند نارنج ترش مقدار
سه من و بدیگ اندر آورند و بجوشانند و سرد کنند
تا آنگاه که رنگ وی باز آید و بعد از آن پانصد درم
شکر برافکنند و بجوشانند تا قوی شود و شربتی
پنج درم بدهند تا بخورد نافع باشد [illegible]
سود دارد و قوت دل را و معده را و قی باز دارد و شش را
سود دارد و سودا را و نفخ را بگیرند آب سیب سه رطل
و آب کندر دو رطل عسل یک رطل بجوشانند تا قوی [illegible]
بعد از آن بگیرند قرنفل و دارچینی و سلیخه و گل
از هر یکی سه درم زعفران یک درم مشک نیم
دانگ همه را بکوبند و بیزند و بدین شراب بنهند.

وبگذارند تا مدت بیست روز و بعد از آن شربتی یکدرم
بدهند تا بخورد نافع باشد شراب لیمو سود دارد قوت
معده را و اسهال صفرا باز گیرد و رودها و امعا را قوت دهد
و تشنج را نافع بود بگیرد آب به خوش سه رطل و اندر
دیگی بجوشانند تا پاره بماند بعد از آن هفتاد درم شکر
تنگ بر افکنند و سی درم گلاب بروی بجوشانند و بگذارند تا
سرد شود و اندر خنبره کنند شربتی شش درم و اگر صاحب
قوی حال بود ده درم نافع بود شراب امرود سود دارد جگر و
قولنج را و شکم و فضولها را که اندر معده بود بگیرند امرود شیرین
پنج رطل و بجوشانند تا به نیم باز آید و بعد از آن رطلی شکر
سپید در وی کنند و باز بجوشانند و در خنبره کنند شربتی
ده درم شراب آلو سود دارد صفرا را و گرمی جگر را و خون غالب
شده بگیرند آلو یکمن و با نیم من آب بجوشانند و بعد از آن
دق کنند چون زده باشی تا آن آب صاف از وی بیاید و بعد
از آن بجوشانند تا مقدار سه چهار یک بماند و چهار یکی شکر
بروی شکر افکنند تا یک جوشی دیگر برآرد بعد از آن
سرد کنند و در خنبره کنند شربتی ده درم بخورد شراب [illegible]
سود دارد صفرا را و تبهای گرم را و خون غالب شده را
و هم آبها مخالف و باد احمر را بگیرند سه من آب ریواس

53

موی [illegible] و [illegible] بادام آغاز کنند و دیگر روغن بدهند تا بخورد و دیگر
نان [illegible] خورند و اگر در وقت [illegible] خون [illegible]
[illegible] درم [illegible] یکدرم بهم بکوبند و [illegible] بدهند تا بخورد
[illegible] بود [illegible] از صمغ عربی [illegible]
کنند و با [illegible] و استخوان [illegible] سپیداب طلا کنند و [illegible]
دارند و [illegible] کنند و رگ قیفال بگشایند و حجامت کنند
اما با دانه [illegible] کدو خوانند و لازم [illegible]
گونه بود [illegible] قوت خون یا از قوت صفرا اما [illegible]
صفرا آن [illegible] که حلق تنگ در آید اما از [illegible]
و دم بر [illegible] باید او را [illegible] محیط و نرم باید کردن [illegible]
هلیله و [illegible] و فلوس خیار شنبر و [illegible] قیفال [illegible]
کودک [illegible] بود علاج مادر باید کردن آب کاسنی با جلاب [illegible]
و شکر سفید [illegible] باید داد [illegible] آرد باقلی [illegible]
[illegible] و اگر حلق [illegible]
[illegible] شنبر [illegible] برآید [illegible]
[illegible] غرغره کنند و نان با آب باقلی خورند با دام
[illegible] گندم کرده و روغن بادام و شکر سفید بر نهاد و پس
[illegible] صفرا بود آب کاسنی باید داد و فلوس با جلاب [illegible]
[illegible] باید کرد و اگر از سرد [illegible] که از سخن [illegible]

بود که چگونه حکایت ... کرده ... بود
وکام ... مان ... بود و او را شراب ... داد
... کند و با ... شیر با شراب جو ...
... آن بود که ... [illegible]
... بود غرغره باید کردن و بعد از آن بگیرند ...
ونب یانی و قدری کافور ... نرم ... بر دنبال ...
و با دانه بر نهند تا ... چاره ... و اگر این علت کودکان را بود
بگیرند ... ببرکه و ... بیامیزند و ...
کودک نهند و اگر این با دامه باریک ... و ...
بود باید بریدن ... تا خوابش آن بود که گلو
درآید و آب ... فرو نشود و هیچ طعام و شراب نخورد و اگر آب
خورد بگلو فرو ... و از بینی بیرون آید و با این اگر کف از
... خورد علاج باید کرد که سود کند و اگر کف نیاید
[illegible]
از رگ قیفال باید زد از دست ... روز ...
سه دست خون بر داشتن روز دوم رگ قیفال باید زد
از دست چپ همچنان خون گرفتن و روز سیم حجامت کردن
چون این خون گرفته باشی آب کاسنی با جلاب بدهی ...
دو دیگر روز غرغره باید کرد بشراب توت ... باید داد

باشد ... و اگر حلق همچنان تنگ بود غرغره بلعاب بهدانه ...
باید کردن و اگر تنگ بود انجیر را بجوشانند و بالای او شراب کنند ...
و بده ... بعد از آن طبیخ ... باید کردن بآب کاسنی
و شیرخشت و ... چهار شنبه از آن پس اگر ...
باید کردن بدین نسخه بگیرند سوس و انجیر و سنجد و سپستان از هر یکی
دانه خطمی ... درم و اگر تر بود و اگر تر بود یک دسته و بیست درم ...
و ده درم ... همه را نیم کوفته کنند و بجوشانند و بپالایند ...
کنند و اگر ... کاری بر آید و آن تنگ بماند در حلق هم غرغره
باید کردن بآب انجیر پخته با انگبین معجون کنی ... نرم دیده ...
علاج درد دندان درد دندان از قوت خون بود یا از قوت
یا از قوت صفرا بود اگر از قوت خون بود علامت آن بود که آب سرد ...
کرده ... رگ قیفال باید زد و ... حجامت کردن
... که در ... سکنجبین ...
... و اگر از ... بود ...
... دندان ... باید که زیر دندان ...
... بهتر بود علاج آنست ...
... دماغ را ... حنظل ...
... دندان ... ضعف ...
... [illegible]

فواید ...

و بکار برده دارند و اگر دندان سوراخ دارد و در آن سوراخ بنهند و اگر
جایگاه از قوت بلغم بود یا دامه‌ای آید سپید آب فرو گیرند و سکنجبین
بسرکه بشویند و بهم کنند یا غرغره کنند و اگر باز نشود بگیرند گلاب و جوز
و نوشادر بکوبند و در میان سلم کنند و اندر نهند
و پس اگر دندان سخت بشود یا جنبیده شود علاج آنست که بگیرند
گل سرخ و گلنار و سعد از هر یکی نیم درم شب یمانی سه درم بکوبند و نرم
و اندر دندان مالند و اگر ... طباشیر و شب یمانی و گلنار بکوبند
و با آب قرص کنند و به وقت اندر دندان همی مالند و اگر گلنار
و طباشیر بکوبند و بمسواک بر دارند و بر دندان مالند و مسواک
از چوب ... یا از چوب ... یا از خرما یا از آلو یا از به بسیار
و صلاح دندان از این چوبها کنند ... درم ... اگر بن دندان
[illegible] ... بود و برگ ... باید زد بگیرند سی درم
... و سی درم ... آب اندر آغازند و صافی کنند
و با آب ... کاهو غرغره کنند و اگر آماس ... بود باید
... علاج ... پس اگر
... دندان را ... بگیرند ... بکوبند با قطران برابر
... دندان ... علاج ... دندان بگیرند کف
دریا و نمک ... و نمک اندرانی و ... اصفهانی و سمار
... درم بسایند و در دندان ... الاحوب ... و نمک

عسل نیم من و با هم چندان آب بجوشانند و کف بردارند
بعد از آن یک درم زعفران بر وی بنهند و در جنزه
کنند شربتی بیست و پنج درم بخورند نافع باشد نیکو بود کسی را
که طعام اندر معده قرار نگیرد و قی پدید کند و اسهال صفرا و همیشه را
بگیرند نعنع و آب انار بجوشانند اگر آب انار نباشد
بگدسته نعنع با چهار یکی نار دانگ بجوشانند تا چون
رب شود و اگر خدا وند علت محرور مزاج بود لعوق
رومی و گل ارمنی بده تا بخورد و اگر خداوند علت رطوبت
مزاج بود با علک و قرنفل و زعفران بدهند و اگر دود آ...
طباشیر زیادت کنند روا باشد بر صدر و سینه ضماد
کنند و بفرمای بدین آلتها بگیرند صندل و اقاقیا و سعد و
فوفل و مرو کنند و این همه را بکوبند و با سرکه و آب صندل
بیامیزند و براندای و غذای از نار دان و زیره کوهی
و گل انگبین و طباشیر و آب سیب بود و بدهند تا بخورد
و کافور و افیون اندر گلاب در آورند و بر سر و بر پیشانی
طلی کنند و راحت خواب آرد و چون صحت یابد
ماء اللحم یعنی گوشت آبه باید داد و رزده خایه نافع بود
[illegible]
چنین گوید محمد بن زکریا الرازی رحمه الله که سی و دو گونه

عقاقیراست که در عقاقیرات دیگر است آمیخته شاید
دادن با هم بداروها اما تنها دادن زهر مطلق است و قاتل
نشاید مفرد خوردن که هر یکی بر خویشتن همچو زهر بود و
اطبا پرهیز فرموده اند از مغرور دادن این داروها را
هر که نداند و بخورد مسلمانان بدهد خون آنکس در گردن آن
طبیب بود و بیان کرده اند هر یکی را که چه گونه و کدام است و
علاجش نیز هم فرمودیم تا اگر کسی را در خوردن دهند بعد از آن
مداوا پیدا شود و هر یکی بجایگاه خویش گفته والله اعلم زرانج
داده را چون کسی را زرانج داده باشند آن شخص را
مخاطره بود سخت بجهت آنکه زهر قاتلست و از خوردن او
هیچ آفریده بسلامت نرهد و این زرانج مگسی بود زرد
و بیشتر بر شبرم نشینند و بر رستنید پس چون این زرانج را
بکسی داده باشند نشان آن بود که مثانه مرد ریش کند و آماس
گیرد و بولش خون بود و درد اعضا پدید آید و غمناک بود و بی
آرام علاجش آن بود که قی کند با عسل و روغن و آب انجیر
پخته بر روی نهاده و بعد از آن شیر گوسفند خورد تازه
با جلاب و آب باقلاء الیمانی و روغن گل و گلاب بهم زده
و یک قطره در روی افکن و بر سر وران طلا فرماید گردان
ورگ بشاید و بعد از آن لعاب بذر قطونا با شکر سفید بده

بده تا بخورد و از به بر روی پخته تر شش غناش دهد تا بنان
بخورد افیون خورده کسی را که افیون داده باشند اگر دو مثقال
بود خود نرهد و اگر چنانکه کمتر از این داده باشند علاجش پذیرد
نشان آن بود که اعضا بر مرد گیرد و سبات و خارش
بر مرد پدید آید و بوی افیون از گلوی او همی آید و ناخنانش
کبود و بیهوش گردد علاجش آن بود که سیب را بکوبند و نمک هندی
در نمکین کنند و بدهند تا قی کند و بعد از آن یک درم
دارچینی بکوبند و با عسل بدهی تا بخورد و آب گرم بر سرش
ریزی و چند بار استره در بینی او باید داشتن تا می بید
و اگر اندک در گلوی او روغن ریزند سخت سود دارد و روغن
زیت و شیر گاو و قسط بهم بزنند و بر سرش طلی کنند و اگر خارش
کم شود اندر آب گرم باید نشاندن و روغن گاو دهند
تا بخورد جوز ماثل داده کسی را که کوز مقاتل داده باشند اگر همه
نیم مثقال داده باشند جان نبرد مگر رحمت خدای عز و جل
در آید و چون اندک داده باشند مست گردد و بیهوش گرده
علاجش آن بود که قی کند و پیاز در بینی او چکانند و زیر
پایش چرب کنند بروغن گاو کهن و مسکه گاو و اندر دهان
کنند چند بار و دست با آب گرم همی مالد نافع باشد
داده را کسی را که آب کشنیز تر دهند و افزون داده باشند هم مر

نشانش آن بود که سرش همی گردد و سخن نتواند گفتن و
رنگ رویش سبز بود و عروقهاش حرکت نکند علاجش آن بود
آن بود که عسل آب بجوشانند و زرده خایه مرغ و پلپل با نمک
هندی برنهند و بدهند تا قی کند و معده پاکیزه شود و بعد
ازان غذاش از گوشت مرغ خایگی کنند و گوشت پاکیزه
کردن از استخوان و در روغن گوز کردن و دارچینی گرفته بر آن نهند
کرده بدهند تا بخورد [illegible] کسی را که بذر قطونا کوفته داده باشند
علامت آن بود که نفسش تنگ گردد و عروقها از حرکت باز ماند
و همه تن سست گردد [illegible] که بوره را بر ماء العسل نهند و
بدهند تا قی کند به پر مرغ چند نوبت تا معده پاکیزه گردد
بعد ازان پلپل را بکوبند و بزرده مرغ و نمک سوده بدهند
تا بخورد [illegible] کسی را که شیر گس داده باشند علامت آن
بود که نفس تنگ شود و عرق سرد از تن وی بیرون آید و
لرزیدن بر تن افتد و اند و همچنین بود و درد معده پدید آید
[illegible] آن بود که انگزد بر آب انگبین نهند و بدهند تا بخورد
و قی کند و بعد ازان انگزد و نعناع خشک با عسل سرشته
و بدهند تا بخورد و غذا نخود آب با آب پودنه و روغن
بادام و شکر سفید برنهند و بدهند تا بخورد گوشت بریان [illegible]
اما این هردو را چون بریان کرده باشند و بعد ازان [illegible]

کرده بند و بجوشانند چنانکه بخور ازوی بر نیاید هر که ازان بخورد
تباه گردد و بیم مرگ بود علامت آن بود که تنش بلرزد و چشمهای
وی سرخ شود و درد معده پدید آید و تن گران بود علاجش
آن بود که آب عسل و آب اصل السوس برنهند و گرم کرده
بدهند تا بخورد و قی کند بعد ازان داروهای اسهال چنین
قی و اسهال کرده شراب سیب و شراب به با انگبین
بدهند و اگر درد معده ساکن نشود او را قرص بنفشه دهند چنانکه
در اول یاد کردیم [illegible] اما گوز هندی و بادام و فندق
و پسته و چلغوزه و حب الصنوبر و شاه بلوط و گوز چون [illegible]
شده باشد یعنی متعفن گشته باشد بمنزله زهر بود چون کسی را
ازان [illegible] باشند و اما انکس بسیار دانی خورده باشد علامت
آن بود که [illegible] آید و الا همه تن درد کند و معده درد کند
و بولش زرد گردد و وسواس پدید آید علاجش قی کردن است
بماء العسل و تربت خربزه و شبت و بعد ازان آب
[illegible] سیب و اگر شراب ریواس و آب غوره دهی
بنان تا بخورد نیکو بود [illegible] کسی را که قندس قهری داده
باشند نشان آن بود که آتش اندر جگر پدید آید و طپیدن
دل پدید آید علاجش آنست که قی کند بماء العسل و درازیانه
کوفته و کرویه و بعد ازان شیر تازه خورد با شکر و شراب آلو کسی را
که بلادر داده باشند دیوانه شود و الا بمیرد خیال [illegible]

ومغز را بجوشانند بیهوش و شیدا شود دیگر تری
عظیم بود که آنرا ضرر نتواند کرد علامت آن بود که بسیار گوید
و سخنهای پریشان گوید و چیزها خواند و تلخ گوید و گند بر عبارت
عاقلان علاج آن آنست که همه تن را بروغن گوز چرب
کنند و گشکاب خورد بروغن بادام و جلاب بر نهاده
گرم و آب انار ترش و روز بروز لعاب بذر قطونا
خورد و جلاب کرده و طعام از روغن تازه
و دهین الحدید و خورش از کشنیز تر کرده و روغن گاو
بر نهاده داروی کسی را که خرزهره یا کندش
داده باشند اگر آدمی بمیرد و اگر حیوان
علامت آنست که همه تن آماس گیرد و سرو گردن ورم
پدید آرد و درد کند و اندوهگین شود علاج
آنست که نخست قی کند با قشقنده (?) آب گرم
و انگبین تا معده را پاکیزه کند و بعد از آن
شکر سرخ و خرما و عسل دادن تا بخورد و خارک (?)
و بخشم بیخ انگشت بر نهاده دادن تا باشد
و دود دیگر کردن و موم روغن از پیه مرغ
و مغز گلو طلی کردن علاج آنکه کسی را که عفص
داده باشند با فراط ولوه چون بیشتر داده باشند

بمیرد و اگر کمتر بود علاج بود علامت آن بود که
همه احشاهای شکم درد کند از خوردن آتش شده
و خون اسهال همی کند و جگر شود علاج آنست
که شیر گوسفند گرم کرده با جلاب بدهی تا بخورد و از همه
ترشیها پرهیز کند و اگر طعام خورد زرده مرغانه برشته
باید داد تا نان بخورد و از همه ترشیها پرهیز کند و اگر طعام
خورد زرده مرغانه برشته باید داد تا نان بخورد علاج
بیم مرگ بود آن نشان آن باشد که جمله تن خارش کند
و چون خارش کند آن علاج آنست که جلاب
برگ شکنب بنهند و روغن بادام بر سر کنند و بدهند تا
تا بخورد طعام داروی نشان آن بود که جمله تن درد کند
و قولنج پدید آید و بی آرام بود اگر چنانچه شراب حراره
بود اصل سوسن بر شراب نهاده و بدهند تا بخورد
و قی کند و اگر چنانک شراب حراره بود دنبالش
نانخواه بر عسل باید نهادن و بدادن تا بخورد و قی
کند و بعد از آن سقمونیا کوفته بر جلاب بنهند
و بدهند تا بخورد و اسهال کند مرد داده
نشان آن بود که زبانش آماس گیرد
و بوی‌اش بند و مثانه خسته رود و گنگ بماند

علاج آنست که انجیر و برگ سیب بجوشانی
و از آتش بگیری و باز بوره نال بجوشانی
و از آتش بگیری و بدهی تا قی کند سقمونیا
بر جلاب نهی و بدهی تا طبعش براند و اگر نه
دارو همی که در باب [illegible] نه یاد کردیم [illegible]
[illegible] داده را این [illegible] را خاصیت ماند
یکدیگر است و ازین [illegible] چون یکی را مردم
داده باشند نشان آن بود که در وی چشم
پدید آرد و بود که تشنج و خون را تاثیر بدانجا پدید
آید و خون از وی جدا می شد علاج آن بود
که گردیانا نخواه در عسل ها هم بیامیزی و بدهی
تا بخورد و قی کند و بعد از آن شیر گاو سفید
دهند با شکر سفید [illegible] علامت آن بود
که قواف آرد و زبانش آماس گیرد و او را
او سپیده برود و سرفه پدید آورد و دست و پایش
سست گردد علاج آن بود که انجیر با رب السوس
بجوشانی و بکوبی و بدهی تا بخورد و قی کند و بعد از آن
سقمونیا بر عسل نهی و بدهی تا بخورد و اسهال
کند چون اسهال کرده باشد بعد از آن فستق

بکوبند و با شونیز براندازی و الا زراریح بی سر را خورده باشد
و با روغن تازه بهم زنند و بر آتش نهند تا گرم شود و طلی کنند
و اگر با تازه مشک و عنبر بر زیاده کنند بهتر بود علاج دیگر
که گیرند عفقاق [illegible] کنند در زیر سرگین نهند و یک هفته بگذارند
تا گرم شود در افتد و بعد از آن بروغن تازه بیالایند و بهر جا که
خواهی طلی کنی و اگر مشک زیاده کنند بهتر بود والله اعلم علاج
[illegible] اگر کسی را مراد بود که موی سفید کند بگیرند آب [illegible]
و موی را بدان تر کنند و گوگرد بر آتش نهند و موی را از بالای آن
بدارند دافع الاقتضاع آب خوره و تخم ترب و ماست و زهره گاو همه را
بکوبند و با گوگرد بر موی طلی کنند و زیر موی دود کنند آنگه بشویند
و بر روغن [illegible] جرب همی کنند تا غنید بود علاج [illegible]
کسی را که زده باشند و ریش سیاه و تیره بود بگیرند زریخ و سپندان
خورد بکوبند و اندر شیر گرم کنند و بروی طلی کنند مدت یک هفته
و هر شب جنبش و بامداد با آب تا طلی بشویند و هر بامداد آب انار
خوش بدهند تا بخورد و هر شب قدری انگبین و عسل با زرده خایه
مرغ و شیر و ماینده خورد [illegible] بگیرند زیره و بلوط
و اندر سرکه در آورند و بروی طلی کنند و کشنیز تر و [illegible] کوزه بدهند
تا دایم همی بوید و حجامت کند بر کتف و آب سرین بدهند
و نان با زرده خایه خورد علاج [illegible] اگر کسی که مکار [illegible]

و خواهد کسی و را نشاند بگیرد آهک و مرداسنگ نرم بکوبند
و در آب در آورد و بر روی طلی کنند سیاه کند و چون خواهند
که سفید بود دستان بباید گرفتن و در سرکه کنند و بر روی آلوده
کند در حال سفید کند والله اعلم بالصواب باب سی و نهم اندر
[illegible] لقوه و فالج و رعشه و اختلاج اما لقوه از سه جنس یکی از سودا
بود و یکی از بلغم بود و یکی از تشنج آنکه از قوت سودا بود نشانی
آن چه که روی بر دست راست کرد و دو نیمه چشم تنگ کرد
[illegible] که اندر خانه تاریک بنشاند و چون بود اندر جای
کرد یا آیینه [illegible] نگرد و جامه گرم اندر پوشد سودا
[illegible] در افکنند و بوسته کنند عود و سپند و [illegible]
[illegible] بسوزد و مویز آب بر [illegible] غرغره می کند و یاره
فیقرا اندر کرده و معجون افتیمون دهی تا بخورد و طبیعت نرم
کنی معجون افتیمون [illegible] از کباب گوشت گوسفند خورد و مکوب
کوفته و کرده برکرده و الا گوشت بریان گرم و اسفاناج و [illegible]
و دارچینی و زنجبیل و در اسفناج [illegible] کرده و [illegible] برکرده
پوست سیب شیرین و قدری عود و قند [illegible] همه [illegible]
در آمیخته به نهند تا بخورد و مرغ فربه و [illegible] بدین [illegible]
و پیش وی بریان کنند [illegible] آن به غنی وی رسد تا اگر سرد بود
و اگر بر بالین وی [illegible] و مشک و [illegible] به نهند و [illegible] طلی کنند
[illegible]

بماند پس هر وقت بباید و خاشاکها که مجموع آمده باشد
برگیرد و بیرون اندازد و آن جایگاه پاک کند و اگر روزی
چند تغافل کند و نیز خاشاک بدان جایگاه بسیار جمع
آید و بند آسیاب را همه ویران کند پس مثال تن آدمی بر این
قیاس [illegible] باید که نزودی اندر یابد
پس چون بالا گیرد بدشخواری اندر یابد و دیگر زن آبستن را
دارو نباید داد و مرد پیر را و کودکان را و اگر چاره نبود چیزهای
سلیم بد [illegible] وقت و دیگر وقت چیزهای سلیم
و هر و زنان وقت یکی مهرجان و یکی در بهار بدین وقت از
سقمونیا پرهیز کند و اگر چاره نبود اندر میان سیب خورش
بریان کند و به بر ورد الا با شراب سپش ببر ورد الا با شراب
به و بکوبی نرم و بدین شرابها بیامیزد و زیر آفتاب خشک
کن و باز آب وصل کن و اگر بدین هدا و [illegible] بحکمت
و هم آنرا چرب و شیرین هر چند که دهی بشاید و لیکن
کودکان را نشاید حلواهای چرب و طعامهای قوی داد که
از چند گونه بیم بود و کودکان را رگ نباید زد
که از صرع بیم بود اما دارو نافع که خورد ران بود هلیله
زرد و کابلی و افتیمون اسفاع و بنفشه و سپستان
وافیمون و لبلاب و سنا مکی و گلشکر و بنفشه شکر

واطریفل کوچک و بزرگ و ترانگبین و فلوس خیارشنبر
و تمر هندی و از این هر یک آنست که ده بیست و سی
و پنج و کم و بیش نشاید عاریقون و تربد و افیون و
فندرا و ند نیم درم و دو دانگ و دو دانگ و نیم دانگ
نشاید و جز ازین الیهها شربت ریوند با طبیعی نیک و دانگ
سه ستود و جوان ازین کمتر نشاید و اما این همه هر یکی را در جمیع
پیداست بران ترکیب که حکیمان یاد کرده اند و اما از هر
نوعی قدری یاد کردیم تا آنکه ازین کتاب معالجه کند
بروی آسان بود تعبیر خوابهای صاحب علت اما
سمع باید کردن در خوابهای خداوند علت اگر گوید
رنگ سرخ و علتهای سرخ و داروهای سرخ و جامهای
سرخ بودند و یا آن دیدم یا مرا کسی بخشید و یا خانمان بصنج
و شکوفه کردی و آنچه بدین ماند ازین جنس بود و از معنی
لهو و طرب از معارف و ملاهی این همه دلیل کند که فعل
خون باشد و اگر گوید چنانکه آشوب و غریدن و بارانها
و کارزارها و خون ریختن دیدم این همه دلیل کند که از صفرا
بود اگر گوید که دود بسیار دیدم و دیوانگی کردی
کرد پیش من و آشوبها و خیالها پس چشم من آمدی
این همه دلیل سودا کند و آبهای روان بیند و برفها

و جلید و باران بسیار که همی آید این همه دلیل رطوبت و بلغم بود والله اعلم
علاج داروی ... اما اگر کسی را که داروی داده باشند
داروی اسهال کردن و دفع کند [illegible] و اند و سکنجبین جو و چاره آن آنست
که اگر بدو داروی سنگ تریاق فاروق با آب باقلی بهتر
و بدهی تا بیاشامد و افتیمون و مویز نخبه با فاروق و ترنجبین
صافی کرده گرم بدهی تا بیاشامد و نیمه زیری وی با آب گرم
و خطمی بشویی و صدر و سینه طلا کنی بروغن بیه مرغ و جای اش
گرم کنی والله اعلم علاج [illegible] اگر کسی را داروی داده
باشند و اسهال بسیاری کند و مرد را تغیر همی آرد چون خواهی
که قبض کنی او را در آب سرد نشانی و بر زیر آن سکنجبین
یا شراب به بدهی تا بخورد و زرده خایه مرغ با سرکه
بجوشانند و با کعک بیخا بدهی تا بخورد و سکباج و بهی
و گوشت کاو پخته و اگر به نشود او را قرص قابض باید داد چنانکه
پیش ازین در باب [illegible] قرصها یاد کردیم و اگر اسهال از حال بلغم
بود بجای سکنجبین آب انجبین آب باید داد اسفغول
[illegible] کوفته ... یک
روز دو دارو باید دادن چون حب و مطبوخ و قرقف و لعوق
و آنچه بدین معانی دیگر هر که را درد اندر صدر و سینه بود
زیرا دارو قی بهتر باشد از مسهل و هر کرا علتی اندر

مثانه و طحال را و را داروی است حال ستبر باشد از داروی قی

اگر صحت اند رسان و قدیمی بود و از صحال مفاصل داروی

قی شود و لیکن درین نظر باید کرد اگر مرد لاغر و ضعیف بود

قی نباید نمودن که زیان کند اگر مرد قوی بود و مرطوب

هر سه گرم قی کند زیان ندارد اما قی کردن معده را قوی کند

و چشم را روشن کند و چون بسیار [illegible] را بکار دارد و چون

زیاده از [illegible] کند معده را ضعیف کند و بصاره چشم را کم کند

و [illegible] دندانها را زرد کند تن را لاغر کند دل را بیقوت کند والله اعلم

فصل [illegible] مقالات داروهای قی کردن اما چون [illegible] خواهد [illegible]

معده را پاک کند از طعامهای [illegible] و چون ماهی تره و باقلی

و [illegible] پخته [illegible] الا [illegible] کاه و [illegible] پخته با [illegible] از [illegible]

[illegible] بر آن نیز گران خوردن و ممزوج کرده با آب اصل

سوس تا آنکه قی افتد بعد از آن پر مرغ فرو کند انگشت در گلو

انگشت مخاطره [illegible] و معده [illegible] را جاذبه خوانند و در آن روز

[illegible] بشیر غرغره [illegible] گلاب و سکنجبین خوری

آب [illegible] با کیره [illegible] از قی کردن [illegible]

آمده [illegible] پاک شود اگر کسی شراب خورده [illegible]

قی [illegible] داروها [illegible] صفت داروهای قی کردن اگر [illegible]

62

قوی باشد برقاع یمنی و روغن جوز باید قی کردن بعد از طعام

و اگر سخت جلید باشد بحل آهنگ و آب انگبین و اگر میانه

با قشقند و آب انگبین و اگر نه اصل سوس و پوست خربزه

با یکدیگر پخته با انگبین دادن و اگر نه جوز القی بر [illegible] و

انگبین نهاده و اگر ازین داروی بدست نیاید و اصل سوس

خشک پنج درم و برگ شبت [illegible] درم با نخواسته درم با [illegible]

آب بجوشانند تا مقدار شصت درم و اگر سی درم عسل

[illegible] و باز بجوشانند تا به نیمه آید بعد از طعام خوردن بده تا

قی کند و از همه علت استفراغ باید والله اعلم

قی

باب [illegible]

اما داروی که با خطر است خوردن آن منغز و یکی مازریون

و شبرم و [illegible] و افیون و فرافیون و جبلا آهنگ و

جوز ماثل و جوز القی و [illegible] و خربق و کندشه و [illegible]

و رخام و [illegible] و عصل [illegible] در مرد ارسنگ و قند [illegible]

قیری و سپیداب و [illegible] و زرک و ریم آهن این [illegible]

[illegible] اخلاط [illegible] باید بردن [illegible]

و چون زیادت کنی [illegible] زهر بود و مرد تباه کند

والله اعلم باب [illegible]

اما چون بیمار طعام خواهد امید شفا باشد [illegible] باید کردن و اند

بهم نیز ره دو من آب تا ...
... وسی درم ...
... و دیگر ... افتیمون ...
... آب ...
[illegible]

بایه دادن و اگر خورش آیدش قدری دیگر بده تا بخورد
و اگر خورش نیایدش دیگر نباید دادن و بیمار را هیچ
ستم نباید کردن و بیمار را انگیختن علامت آنست که از
طعام و شراب تکلف نداری و غذا را چیزی سلیم و سبک دهی
و پرهیز فرمائی از چیزهای فاسد که از پرهیز بهتر اندر طب چیزی نیست
و چون دارو دهی در حال بیمار نظر کن اگر چنانکه بیمار ضعیف
بود چیزهای لطیف و بقاعده دهی چون قرصها و لعوقها
که نافع بود و استعمال کنند والله اعلم باب دیگر در صفرا
اما بر جهند او زندان علت صفرا غالب بود از راده و انه هلیله زرد
با پنج درم بنفشه خشک و دو درم رازیانه و سی درم
سنجد و کرکایا و بیست درم آلوی سیاه با یکمن آبی سیر تا
نفت درم حاصل آید بعد از آن صافی کند و تمر هندی
بر بالش تا دام صبح بخورد و اگر قوت دارد شیر خشت زیادت
کند و نیم دانگ سقمونیا و اگر چنانکه تابستان بود و گرم باشد
سقمونیا نباید دادن اگر طبعش قحبس بود پنج یا چهار دانه
هلیل زرد کوفته و بیخته بر سکنگبین فلوس بریزه و بده تا
بخورد و اگر شراب ریباس یا شراب غوره توت بیشکو بود و اگر
شراب کند بود و هم نیک بود و اگر بود و اخیره بود هلیله کابلی و
افتیمون و تربد با سفایج هر یکی پنج درم با بیست درم طایفی

صفرا

DR. GARO ISFAHAN 1935 MINASIAN

۱۲۶

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

BLANK PAGE

64

٦٢٩

D.C.M

Foliated 31/7/90 G.A.

١٢٨

BLANK PAGE

Dr. Car[illegible]
ISFAHAN
Minasi[illegible]

19.12.49

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service